کلمات قصار

علی

بن ابیطالب علیه السلام

با ترجمه بفارسی و انگلیسی

و

رباعیات فارسی

اثر

ابوالقاسم حالت

MAXIMS OF ALI

Translated into Persian and English.

and

Persian quatrains

By

A. Halat.



از انتشارات کتابخانه بعثت

کلمات قصار

علی بن ابیطالب علیه السلام

ابوالقاسم حالت

ابوالقاسم حالت

ابوالقاسم حالت، شاعر ونویسندهٔ معروف، به‌سال ۱۲۹۲ در تهران تولد یافته وتحصیلات خود را در رشتهٔ‌ادبی درهمین شهر به‌پایان رسانده‌است.

حالت به‌زبان‌های انگلیسی‌وعربی تسلط‌دارد وبه‌زبان‌فرانسه‌نیز آشناست.

کتابهای‌چندی‌از‌انگلیسی به‌فارسی ترجمه‌کرده‌که «زندگانی‌من» اثرمارك توایـن و «ناپلئون در تبعید.» از آن جمله است.

سخنان محمد(ص)،سخنان‌حسین ع وسخنان علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام را ازعربی به‌فارسی وانگلیسی ورباعیات فارسی برگردانده است.

مفصل‌ترین اثری‌که حالت اززبان عربی به‌فارسی ترجمه‌کرده، قسمتی‌از تاریخ«کامل» ابن اثیر است‌که تاکنون سی وسه جلد آن انتشار یافته است.

حالت در طنزپردازی نیز شاعر و نویسندهٔ توانائی است واشعار فکاهی او درهفته‌نامهٔ توفیق و همچنین مقـالات طنزآمیزاو درکیهان مؤید این‌مطلب است.

اشعار جدی حالت، مخصوصاًقصائد عرفانی و دینی واخلاقی اوتحت‌عنوان «دیوان حالت» تاکنون دوبار به چاپ رسیده است.



کلمات قصار

علی بن ابیطالب علیه السلام

با ترجمه بفارسی و انگلیسی

و

رباعیات فارسی

اثر

ابوالقاسم حالت



از انتشارات کتابخانهٔ بهجت
تهران ـ خیابان مصدق دوراه یوسف‌آباد تلفن ۶۲۱۱۷۶
کلمات قصار حضرت علی (ع) به‌زبانهای عربی ـ فارسی ـ انگلیسی
گردآوری و ترجمه: ابوالقاسم حالت
چاپ دوم: مهرماه ۱۳۵۸
تعداد: ۵۰۰۰ جلد

شرکت چاپ افست گلشن

فهرست مطالب

مقدمه

کتابی که امروز باین صورت در آمده نتیجه کاری است که یازده سال قبل آغاز کرده بودم .

دراسفندماه سال۱۳۲۲ برای همکاری با نویسندگان نامه هفتگی آئین اسلام بر آن شدم که سخنان کوتاه حضرت علی بن ابیطالب (ع) را برباعیات فارسی در آورم واین فکررا نیزجامه عمل پوشاندم چنانکه توانستم هرهفته چهاریا پنج رباعی بسازم و آنرا در آن نشریه بچاپ رسانم.

از آنجا که اینگونه کالاها نیز بی خریدار نیست پس از دوسه ماه آن رباعیات دوستدارانی یافت که مرا دلگرم ساختند وبا این دلگرمی دوسال یعنی از آغازسال ۱۳۲۳ تا پایان سال ۱۳۲٤ کار خود را دنبال کردم اما درسال بعد دوری ازتهران وپیش آمدهای دیگرباعث شد که نتوانستم آنرا بپایان برسانم

درتابستان گذشته که بتهران آمدم **گروهی ازدوستان وسروران گرامی** پیشنهاد نمودند که این کاررا تمام کرده ترجمهٔ انگلیسی نیز بدان بیفزایم و آنرا برای چاپ آماده کنم . منهم آنچه راکه سابق در روزنامه چاپ شده بود باردیگر تحت مطالعه قرار دادم ودراین تجدید

نظر آنچه میتوانستم دقت کردم بسیاری از ان اشعار را اصلاح نمودم و وبسیاری را قلم کشیدم یا ازنوسرودم مقداردیگری نیز ازکلمات قصار برباعی در آورده بر آن افزودم و کاری را که بنظرم ناتمام مینمود تمام کردم.

البته این مجموعه شامل همهٔ سخنان کوتاه حضرت امیر نیست ولی همه موضوعات اخلاقی که منظور آن رادمرد بزرك بوده دراین مجموعه یافت میشود.

کلمات قصار شاید ازدوسه هزارجمله نیز بیشترباشد ولی چون موضوعات آنها محدود ومعین است در هرموضوعی بانتخاب يك یاچندجمله برجسته که درعین حال درقالب رباعی بهترمیگنجید اکتفا گردید.

درترجمه سخنان کوتاه بانگلیسی ونثر ونظم فارسی همه جاسعی شده است که ترجمه ازلحاظ لفظ و معنی با اصل یکسان باشد معذلك مخصوصا درزبان انگلیسی هرجاکه ترجمه تحت اللفظ شیوا و دلپذیر نمینموده همان معنی با الفاظ دیگری بیان شده بطوریکه اگر لفظ با لفظ مطابقت نداشته باشد معنی بامعنی برابری کند.

با اینکه در سرودن این رباعیات تا آخرین حد امکان دقت و ممارست شده شاید بعض آنها ازحلیهٔ شیوائی ولطافت عاری باشدولی همچنانکه میگویند «حق [redacted] باشد دراغلب مذاق ها شیرین واقع نمیشود واین یکی ازعللی است که بیشترسخنوران بزرك ایرانی نصیحت رادرلفافه تمثیل پیچیده وخواسته اند با شیرینی داستان ازتلخی پند واندرز بکاهند.

اگرچه ازتهران دورافتاده ام ودستم ازدامن استادان سخن کوتاه

است ولی تا آنجاکه دسترسی به اهل فن داشتم دراین‌باب ازمشورت با آنان خودداری نکردم و براستی از نکته‌گیری ها وراهنمائی های سودمندشان سپاسگزارم . با این وصف کارخودرا بی نقص نمیدانم و چنانچه بعد نیازی بچاپ مجدد این کتاب افتادامیدوارم توانائی بیشتری درتکمیل آن داشته باشم .

آبادان

ابوالقاسم حالت

علی بن ابیطالب (ع)

علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین پسر عم حضرت محمد رسول خدا است.

علی (ع) درحدود ۲۲ سال قبل از هجرت پیغمبر در مکهٔ معظمه متولد شد، پیغمبر اکرم اورا بفرزندی برگزیده تربیتش را بعهده گرفت و بدامادی خویش سرافرازش فرمود. امیرالمؤمنین در سال ۳۵ هجری خلیفهٔ مسلمین گردید و پس از پنجسال خلافت در سال ۴۰ هجری در کوفه بشهادت رسید.

علی (ع) نخستین کسی بود که باسلام ایمان آورد و نخستین امام شیعیان جهان است. در راه ترویج آئین مقدس اسلام همراه پیغمبر خدا جنگها کرده ودلاوریها نموده است تاجائیکه قسمتی از فتوحات درخشان مسلمین نتیجهٔ فداکاری های او میباشد. لیکن بالاتر از همه این امتیازات فضائل اخلاقی، جوانمردی وداد گستری و پرهیزکاری ومهربانی و بردباری و بذل و بخشش ودانش و بینش اوست که اورا مظهر یك انسان کامل یا انسان ایده آل ساخته واین حقیقتی است که دوست ودشمن بدان اعتراف دارند.

نهج‌البلاغه که مجموعه گفتار ها و آئینه اندیشه های او شناخته شده شامل سخنانی است بسیار شیوا دارای معانی بلند و نکاتی دقیق که عظمت فکر و کمال عقل علی(ع) را بخوبی نمودار میسازد. درعصر و محیطی که هنوز از تاریکی نادانی چشم خرد را توان بینش نبوده اینگونه روشن بینی براستی شگفت انگیز و اعجاز آمیز مینماید و گوینده چنین سخنانی درخور آنست که نابغه شمرده شود.

شرح زندگی این رادمرد بزرگ حتی باختصار کتاب جداگانه‌ای میشود. مطالب این کتاب که از نهج‌البلاغه انتخاب شده قسمتی از اندرزهای گرانبهای علی(ع) است و برای کسانیکه میخواهند از تعالیم و تجربیات بزرگان سود برند شاید چراغ هدایتی باشد.

In an age and in an environment that the darkness of ignorance was so widespread that the eyes of mind could hardly see any truth, such a clearsightedness is indeed miraculous and amazing.

Thus, the author of such a masterpiece rightly deserves to be reckoned as a genius of his own time.

To give an account of this magnanimous man's life, even in a sketchy manner, calls for the compilation of a book.

This book which is selected maxims from « Nahdj-Ul-Balagheh» includes some of the most valuable rules of conduct. May it serve as a torch to those who wish to benefit by the teachings and experiences of the great men of the world.

ALI-EBN-I-ABI-TALIB

Ali-Ebn-I-Abi-Talib, the Commander of the Faithful, is cousin of Mohammed, God's messenger.

Ali was born at Mecca. (about 600 – A.D.) The prophet adopted and educated him and honoured him by giving him his daughter in marriage.

Ali was elected by Muslems as their Caliph (656-A.D.) and, after ruling for five years, he fell victim to a plot and was martyred at Kufa (661 - A.D.).

He was the first person, who believed in Islam and he is the first Imam of Shiites all over the world today.

To preserve the sacred religion of Islam. he, along with the prophet, fought a number of battles against the infidels; and the bravery and devotion displayed by him, to a considerable extent accounts for the spectacular conquests of the Muslems.

However, more important than all these merits is his moral virtues. it is his chivalry, equity, chastity, kindness, patience, generosity, wisdom and insight that make him the symbol of a perfect figure or an ideal man; and this is a fact that enemies and friends equally acknowledge.

The book « Nahdj-Ul-Balagheh », which is known to be a collection of his speeches and a reflection of his thoughts, contains most eloquent aphorisms with excellent meanings and minute points which are clear indications of his high-mindedness and perfect integrity.

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم

In the Name of God , the Compassionate , the Merciful.

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

اندرز

ADVICE

مَن تاجرك بِالنصحِ فقد اجزل لك الرِبح

One whose business with you is to give advice , brings you a considerable Profit .

هرکس به پند واندرز با تو سودا کند بتو سود بسیار رساند .

چون از پی جنس زر ببازار بری   آن جنس بخر که نفع سرشار بری
هرکس که متاع پند دارد بدکان   شو مشتری اش که سود بسیار بری

آموزش
LEARNING

مَنْ سَأَلَ عَلِمَ

One who asks questions learns

کسیکه بپرسد بیاموزد.

تـا از در علم روی میگردانی — از جهل نمیرهـی باین آسانـی
آنکس که هرآنچه رانداند پرسد — دانا شود و وارهد از نـادانی

✿✿✿

اَلعالِمُ وَالمتعلِمُ شَریکانِ فِی الاَجْرِ .

Teacher and student are rewarded mutually

معلم وشاگرد هردودر اجر و مزد شریکند.

یا یاد بگیرچون کسی درست داد — یا درس بده بهر که گیرد زتویاد
چون بهرهٔ اوستادوشاگردیکی است — یاباش چو شاگرد ویاچون استاد

العلم يدل على العقل فمن علم عقل

Knowledge leads to wisdom ; hence he who acquires knowledge acquires wisdom.

علم آدمی را بعقل رهبری میکند. پس کسیکه علم آموخت عاقل شد.

تا از پی کسب علم عازم نشوی   خوشبخت به‌یمن عقل سالم نشوی

چون علم ترا بعقل نزدیك کند،   عاقل نشوی اگر که عالم نشوی

***

اسمع تعلم واسكت تسلم .

Listen and learn, keep silent and be safe

گوش بده و بیاموز، خاموشی گزین و آسوده باش.

در پای بساط اهل دانش بنشین   وزخرمن علم وفضلشان خوشه بچین

گر در عقب فضیلتی ، گوش بده   ورطالب راحتی ، خموشی بگزین

اندیشه

THOUGHT

فِکرُالمرءِ مِرآةٌ تُریهِ حُسنَ عَمَلِهِ مِن قُبحِهِ .

Man's thought is a mirror which reflects his right and wrong deeds.

اندیشه مرد آیینه‌ای است که خوب و بد اعمال او را مینماید .

اندیشه هر کسی ترا از حالش   آگاه کند که چون بود افعالش
اندیشه مرد چون یکی آینه است   پیداست در آن خوب و بد اعمالش



بِالفِکرِ تَنجَلی غَیاهِبُ الاُمورِ

Thinking clears difficulties of affairs .

از پرتو اندیشه تیرگی های امور روشن شود.

تـدبیر بقفل مشکلات است کلید   اندیشه دهد بحل هـر عقده نوید
فکر است چراغی که چو روشن باشد   زو شام سیاه تو شود صبح سپید

فِکرْ ثُمَّ تَکلَّمْ تَسلَمْ مِنَ‌الزَّلَلِ

Think and then speak, so that you may be guarded against the slips of tongue·

اندیشه کن آنگاه سخن گوی تا ازلغزش زبان دور باشی.

در پیش کسی که اهل فهم است و فطن　　تا فکر نکرده‌ای مکن باز دهن
خواهی که زلغزش زبان باشی دور　　اندیشه نکرده وامکن لب بسخن

✿✿✿

مَنْ کانَتْ لَهُ فِکرَةٌ فَلَهُ فی کلِّ شَیئٍ عِبرَةٌ.

An intelligent person learns from everything.

کسی که فکر و تدبیر دارد ازهرچیز که ببیند پند میگیرد.

آن جمع که بیشهٔ خرد را شیرند　　در دشت معانی از پی نخجیرند
وآن قوم که اهل فکرت و تدبیرند　　بر هر چه که بنگرند پندی گیرند

آبرو

REPUTATION

لَم یَذهَب مِن مالِكَ ما وَقی عِرضَكَ.

What you have spent for keeping your good reputation is not lost.

ازدارائی تو آنچه آبرویترا بازخریده ازدست نرفته‌است .

درجمع زر ومال هرآنکو مست است　　گر بهر زر آبرو فروشد پست است
وآن سیم وزری که آبرو بازخرد　　هر چند رود زدست اندر دست است

✿✿✿

آرزو

DESIRE

اَنفَعُ الدَّواءِ تَرکُ المُنیٰ.

Abandoning desires is the most useful medicine

بهترین دارو ترك آرزو است .

تا آتش آرزو شرارانگیز است　　پیوسته بدست نفس دست‌آویز است
پرهیز کن ای عزیز ازخواهش دل　　چون درد ترا بهین دوا پرهیز است

آزمایش

EXAMINATION

عندالامتحانِ یُکرَمُ الرجلُ اویُهان .

On examination a man is either endeared or humiliated.

در امتحان مردعزیز یاخوار میشود .

چون لاف زند مدعی ازعقل‌وتمیز — بر جای خموش باش‌وبیجا مستیز
زیرا که چو پای امتحان پیش‌آید — یاخوار شود پیش‌کسان‌یاکه‌عزیز

✿✿✿

فی‌تصاریفِ الاحوالِ یعرفُ جواهرُالرِّجالِ.

In crisis the true nature of man will be revealed.

ازگردش روزگارگوهر مردان‌آشکار میشود.

پولاد بپنجه قضا موم شود — موجود بیك حادثه معدوم شود
نا مردی و مردانگی اهل جهان — از گردش روزگار معلوم شود

آزمندی

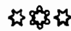
COVETOUSNESS

بالأطماع تذلّ رقاب الرّجال

Covetousness debases men .

ازطمعکاری است که‌مردان گردن بذلت وخواری نهند.

بار است طمع، مجو گرانباری را بنداست طمع ، مخر گرفتاری را
آنکس که فروهشت طمع کاری را گردن ننهاد ذلت و خواری را



المطامع تذل الرّجالِ . الموت اهون مِن‌ذل السؤالِ .

Covetousness debases men , Death is less painful than beggary.

طمع مردان را ذلیل سازد وسختی مرگ ازذلت خواهش وسؤال کمتر است .

با آز و طمع گر آشنائی نکنی رخساره ز غصه کهربائی نکنی
چون سختی مرگ از گدائی بهتر آن به که بمیری و گدائی نکنی

العبد حرما قنع ؛ الحر عبد ماطمع .

A slave is free as long as he is content; a freeman is a slave as long as he is covetous .

بنده تا قناعت میورزد آزاده است و آزاده تا طمع دارد بنده است.

ای بس که قناعت آورد خاطر شاد   وی بس که طمع دهد شرف را بر باد
بنده است چو آزاده اگر ساخت بکم   آزاده چو بنده است اگر خواست زیاد

☆✡☆

الحريص فقير ولو ملك الدنيا بحذا فيرها

The avaricious man is poor even if he gains the whole world .

حریص اگر همه دنیارا مالك شود از تنگدستی نرهد .

طماع حریص تا ز هستی نرهد   از بند وبلای زر پرستی نرهد
مانند فقیری است که گر دنیا را   مالك بشود ز تنگدستی نرهد

بخشش

DONATION

ابدء السائل بالنوال قبل السؤال فانك ان احوجته الى سؤالك اخذت من حر وجهه اكثر مما اعطيته.

Make your donation before the needy asks for it ; if you let him utter his needs, you take more from his self respect than what you give to him.

پیش از آنکه سائل از تو چیزی خواهد ببخشش پرداز زیرا اگر مجال دهی که لب بسوآل گشاید بیش از آنچه باو می‌بخشی آبرویش را میریزی.

خواهی چو فقیر را ببخشی زرومال مگذار که او دهان گشاید به سوال
ورنه چو کند سوال چندانکه دهیش زان بیشتر آبـروش گردد پامال

✿✿✿

جود الفقیر یجله ؛ بخل الغنی یدله

A poor man's generosity dignifies him , a rich man's meanness degrades him.

بخشش فقیر اورا سرافراز کند وبخل ثروتمند او را پست نماید.

مسکین چو ببخشش و کرم پردازد آن بخشش وجود سرفرازش سازد
منعم چو بخیل افتد و کوتاه نظر آن بخل بننك و پستی‌اش اندازد

بخشش (عفو)

FORGIVENESS

إِذا قَدَرْتَ عَلى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ العَفْوَ عَنْهُ شُكْراً لِلقُدرَةِ عَلَيهِ

When you have prevailed upon your enemy forgive him, and thus, thank God for giving you the power over your enemy.

وقتیکه بدشمن خود غلبه یافتی عفوش کن بشکرانهٔ اینکه بر او چیره گشته‌ای

گر پاکدلی، متاب از رأفت رو ‏ ‏ ‏ بد خواه‌مشو مکن بکین توزی خو

برخصم چوغالب آمدی‌عفوش کن ‏ ‏ ‏ شکرانه آنکه چیره گشتی بر او



العَفْوُ زَينُ القُدرَةِ

Condonation embelishes power.

عفو زیور قدرت است.

باناخن جور هردلی را مخراش ‏ ‏ ‏ بادست ستم نمك به‌هرزخم مپاش

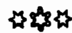
چون عفو بقدرت تو زیور بخشد ‏ ‏ ‏ با قدرت انتقام ، بی عفو مباش

لاَ تعاجِلِ الذنبَ بِالعقوبَةِ وَاجعل بَينهما لِلعفوِ مَوضعاً

Do not haste to requite an offence ; but leave room for pardon .

در دادن کیفر گناه شتاب مکن ومیان این دوجائی برای بخشش بگذار.

در دادن کیفر گناهان زنهار   تعجیل مکن که آرد افسوس ببار
مابین گناه و کیفر آن ای یار   همجای زبهر عفو باقی بگذار



اِقبل عذرَ مَن اِعتذَرَ اِلَیکَ .

Accept the apology of the person who apologizes to you.

عذر کسی را که از تو پوزش میخواهد بپذیر.

گر نیك نهاد هستی و پاك ضمیر   کین توز مباش و با کسی سخت مگیر
آن بنده که مجرم است و صاحب تقصیر   چون عذر گناه از تو خواهد بپذیر

بدبختی

ADVERSITY

عِنْدَ زَوالِ النِّعَمِ تَتَبَيَّنَ الصَّدِيقُ مِنَ العَدُوِّ.

It is in adversity that one can tell his friends from his foes.

وقتیکه دارائی ازدست میرود دوست ازدشمن معلوم میشود .

آن‌دوست که باتست‌چو یك‌جان بدو تن　　ای بس که‌شود بدوستی عهدشکن
تا کس نشد ازفقر گـرفتار محن　　هرگز نشناخت دوست را ازدشمن



ثَلٰثٌ مِنْ اعظَمِ الْبَلاءِ : كَثْرَةُ العائِلَةِ وَ غَلَبَةُ الدَّيْنِ وَ دَوامُ المَرَضِ .

Three of the greatest calamities are: Numerous dependents, excessive debts and chronic sickness .

سه چیز ازبزرگترین بلاهاست: زیادی عائله وبسیاری وام ودوام‌بیماری

درزندگی‌ازسه چیزدلها خون‌است　　آن‌عائله‌ای که‌ازحساب افزون است
آن بیماری که مدتش یافت دوام،　　آن‌وام‌که مبلغش زحد بیرون‌است

اَلا وَ اِنَّ مِنَ البَلاءِ الفاقَةُ وَ اَشَدُّ مِنَ الفاقَةِ مَرَضُ البَدَنِ وَ اَشَدُّ مِنْ مَرَضِ البَدَنِ مَرَضُ القَلْب .

Remember that one of the calamities is poverty , the worse is sickness of the body , the worst sickness of the heart.

آگاه باش که از جمله بلاها بیچیزی است وسخت‌تر ازبیچیزی بیماری‌تن وسخت تر ازبیماری تن بیماری دل است.

مار اسه بلا مایهٔ رنج ومحن است:	بیچیزی وفقر، کآفت مرد وزن‌است
رنجوری‌تن که بدتر ازبیچیزی‌است	بیماری دل که بدتر از رنج تن‌است

✡✡✡

بدگمانی

SUSPICION

اِطْرَحوا سوءَ الظَّنِ مِنكُم .

Clear your mind of suspicion.

بدگمانی را ازخویش‌دور کنید .

هر کس که دچار بدگمانی‌است بسی	آسوده ز تشویش نماند نفسی
آنکو همه را دشمن خود پندارد	سودش ندهد دوستی هیچکسی

بدخوئی

ILL-TEMPER

ثَلثٌ لاتَهنأُ لِصاحِبِهِنّ العيشَ : اَلْحِقدُ وَالحَسَدُ وَسوءُ الخُلقِ

Three things make life miserable; Rancour, jealousy and ill-temper.

سه چیز است که‌زندگی رابصاحبش ناگوارسازد : کینه ورشك وبدخوئی

گر شهره شود به‌نیکخوئی نامت — آهوی مراد افتد اندر دامت
پرهیز کن از کینه و بدخوئی‌ورشك — زیرا که ازین سه‌تلخ گردد کامت



بدگوهری

ILL-NATUREDNESS·

مَن خَبُثَ عُنصرُهُ ، ساءَ مَحضَرُهُ .

It is unpleasant to see a person who is ill-natured.

هر کس که طبع‌ناپاك دارد دیدارش ناخوش آیند است.

آنکس که‌نکو نیست ره ورفتارش — هرگز نشوند نیکمردان یارش
آن سفله که‌هست طبع ناهنجارش — آزرده شود جان ودل ازدیدارش

اَلشَّرِيرُ لاٰيَظُنُّ بِاَحَدٍ خَيراً لِاَنَّهُ لاٰ يَراهُ بِطَبعِ نَفسِهِ .

The wicked does not see any good in any one, because there is no good in himself·

شریر هیچکس‌را نیکوکار نمی‌پندارد زیرا درطبیعت خود نیکی نمی‌بیند.

آن بدگهری که‌در بدی مشهوراست، وآن بدسیری که درنظرمنفوراست،
در هیچ کسی گمان نیکی نبرد زیراکه بطبع،خودزنیکی‌دوراست



بدی

BADNESS

لاتسیءِ اِلیٰ مَنْ اَحسَنَ اِلَیكَ فَمَنْ اَساءَ اِلیٰ مَنْ اَحسَنَ اِلَیهِ فَقَدْ مَنَعَ الاِحْسانَ .

Do not mistreat a man who has behaved you well; for he who answers a good deed with a bad one obstructs benevolence.

در حق کسی‌که باتو نیکی کرده بد رفتاری مکن زیرا کسی‌که چون نیکی ببیند‌بدی‌کند در راه نیکوکاری سدی میشود.

زنهار چو از کسی ببینی یاری با او نکنی زجهل بد رفتاری
کآنکس که‌بدی کندچونیکی بیند سدی شود اندر ره نیکوکاری

أُحْصُدِ الشَّرَّ مِنْ صَدرِ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ .

Uproot malevolence from other's heart by expelling it from your own.

بابر کندن بدی، ازسینهٔ خود، بدی را ازسینه دیگری بر کن

از جنك و ستیز اگر توجوئی پرهیز — خود خصم تو هم بگذرد از جنك وستیز
باکندن بیخ کینه از سینه خویش، — ازسینهٔ غیر، کینه را بیرون ریز



اِحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ إذا سُئِلَ عَنْهُ عامِلُهُ اسْتَحْيى مِنهُ وَ أَنْكَرَهُ

Avoid doing anything that whoever does it, will deny it with shame when asked about it.

حذر کن ازهرعملی که اگرازمرتکبش بپرسند شرمسارشودوانکار کند.

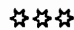
پرهیز کن از آنچه ترا زار کند — وان کار که هرعزیز را خوار کند
یعنی کاری که هر که آن کار کند — چون پرسی ازو، زشرم انکار کند

وَلَدُ السّوءِ یَهْدِمُ الشَّرَفَ وَ یَشینُ السَّلَفَ.

A bad child disgraces the family and defames the ancestors.

فرزند بدآبروی خاندان رابرباد دهد ودودمان خودراننگین‌سازد.

فرزند بد افسانه افساد شود وزشدت خودسری چو شداد شود
بازشتی نام ، ننك اجداد شود باپستی خوی ، خصم اولاد شود



وُزَراءُ السّوءِ اَعوانُ الظَّلَمَةِ وَ اِخْوانُ الأَثَمَةِ

Bad ministers are assistants of tyrants and brothers of sinners.

وزیران بدکار یاران‌ستمگران وبرادران گنهکارانند .

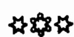
شاهی که بدوراست‌زانصاف و کرم از غصه کند پشت رعیت را خم
وآن‌فتنه گران که دستیاران‌وی‌اند یاران ستمگرند و خواهان ستم

أَمقتُ الخلائقِ إلى اللهِ الفقيرُ المزهوُّ وَالشيخُ الزانى وَالعالِمُ الفاجِرُ .

The man most hated by God is a poor man who is proud, an old man who is adulterous, and a learned man who is libertine .

منفور ترین مردم پیش خداوند گدای خودستا و پیر زناکار و دانای خطاکار است.

آن دانائی که درخطا میباشد ، وآن پیر که از پی زنا میباشد
وآن مرد گدا که خودستا میباشد، منفور ترین خلـق خدا میباشد



بزرگواری
NOBILITY

إنَّما الشَّرفُ بِالعقلِ وَالأدبِ لا بِالمالِ وَالحسبِ .

Nobility lies in wisdom and culture; not in wealth or birth.

بزرگی به خرد وفرهنگ است نه بدارائی ودودمـان.

سودش چه اگر تراست سیمی وزری؟ یا از پدر تومانده برجا اثری؟
گر نیست ترا دانش وفضل وهنری دارائی و دودمان ندارد ثمری

اَلشَّرَفُ بِالهِمَمِ العالِيَةِ ؛ لا بِالرِّمَمِ البالِيَةِ .

Nobility comes from great deeds ; not from the rotten bones of the ancestors .

فخر وبزرگی، بکارهای بزرگ است نه باستخوان پوسیده نیاکان.

درپیش کسان بفضل اجداد مناز   درنرد جهان زمایهٔ غیر مباز
نام پدران رفته را فخر مساز   چون سگ بی استخوان پوسیده مناز

☆☆☆

ذُوالشَّرَفِ لاتُبطِرُهُ مَنزِلَةٌ نالَها وَإن عَظُمَت كالجَبَلِ الَّذی لا تُزَعزِعُهُ الرِّياحُ والدَّنِیُّ يُبطِرُهُ أدنی مَنزِلَةٍ كالكَلاءِ الَّذی يُحَرِّكُهُ النَّسيمُ .

The magnanimous is not misled by station or wealth, no matter how great it may be; he is like a mountain that can not be shaken by the wind. The mean will lose his head by the slightest gain of perstige ; he is like a blade of grass that shivers by the breeze.

آزاده راجاه ومقام هرقدر بلند باشدگمراه نسازد. او چون کوهی است که بادها آنرا نلرزانند و فرو مایه را پست ترین مقام مغرور کند . او چون کاهی است که ازیك نسیم بجنبش درمیآید.

آزاده بجاه و فر نگردد گمراه   دون طبع بفر وجاه افتد درچاه
آن‌مرد بهیچ رو نلرزد، چون کوه   وین سفله بیك نسیم لغزد، چون کاه

بیچیزی

POVERTY

اَلفقرُ الموتِ الاَکبرُ .

Poverty is graver than death .

بیچیزی، مرگ بزرگتری است .

بیچیزی و فقر و فاقه، مرگی دگر است　　کز دادن جان، براستی سخت تر است
یک لحظه اگر ز مرگ تن بیند رنج　　یک عمر ز سوز فقر در جان شرر است



بیخردی

STUPIDITY

اَلحمقُ داءٌ لایُداوی وَ مرضٌ لا یَبری .

Stupidity is an incurable disease .

حماقت دردی است که مداوا نشود و مرضی است که شفا نیابد .

تا بر لب احمق از تعب جان نرسد　　از وی بتو جز زیان و خسران نرسد
هر درد، درین جهان دوائی دارد　　جز درد حماقت که بدرمان نرسد

إيّاكَ وَ مُصادَقةَ الأحمَقِ فإنّهُ يُريدُ أنْ يَنفعَكَ فيضرّكَ.

Beware of befriending with a foolishman, for he brings harm even if he chooses to be beneficient.

پرهیز کن ازدوستی با احمق که میخواهد بتوسود رساندوزیان‌میرساند.

احمق چونهال دوستی میکارد   آخـر همه دشمنی ثمر مـیآرد
زحمت دهد و مرحمتش پندارد   وآنکه زتـو امید تشکـر دارد

***

مَنْ خالَطَ السفهاءَ حقِرَ.

One who associates with the fool will be abased.

کسیکه باگولان وخسان آمیزد خوارشود.

گرمردم سفله خوی را یار شوی   پیش همه بی ارزش ومقدار شوی
درگلشن‌روزگارهمچون‌خس وخار   گرهمدم هرخسی‌شوی خوارشوی

أَحْمَقُ النّاسِ مَنْ ظَنَّ أَنَّهُ أَعْقَلُ النّاسِ .

Most foolish man is one who considers himself as wisest .

بیخردتر از همه کسی است که خودرا خردمند ترازهمه پندارد .

آنکس که بخودغره بود کورو کراست   زین روی زعیب خویشتن بی خبراست
آن کز همه خود را شمرد عاقل تر   نیک ار نگری از همه بیعقل تر است



تُعْرَفُ حِماقَةُ الرَّجُلِ فی ثَلاثٍ : کَلامُهُ فی مالا یَعْنیهِ وَ جَوابُهُ عَمّا لایُسْئَلُ عَنْهُ وَ تَهَوُّرُهُ فی الأُمورِ .

To discuss a matter of which one is ignorant, to talk when not asked for, and to be reckless are three instances which evince a man's stupidity .

نادانی مرداز سه چیز شناخته میشود : سخن کردن در آنچه ندانسته و پاسخ دادن بآنچه ازوی نپرسیده اند و بی پروائی در کارها.

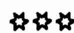
نادانی مرد میشود فاش سه جا: آنجا که سخن کند نسنجیده ادا،
وآنجای که پاسخی دهد بی پرسش   وانجای که کاری بکند بی پروا

اَلْعاقِلُ یَعْتَمِدُ عَلیٰ عَمَلِهِ وَاْلجاهِلُ یَعْتَمِدُ عَلیٰ آمَلِهِ .

The wise man relies upon his deeds; the ignorant on his dreams .

عاقل به‌عمل‌خود اعتماد دارد وجاهل به آرزوی خود.

در کار خودای رفیق اهمال مکن اهمال بکار خود چوجهال مکن
بیعقل مباش و دل به آمال منه عاقل شو تکیه جز باعمال مکن



بیشرمی

IMPUDENCE

وَقاحَةُ الرَّجُلِ تَشِینُهُ

Impudence defaces man.

بیشرمی مرد را زشت‌کند .

گر سخت شوی،ز کس نبینی نرمی ور سردشوی ز کس نیابی گرمی
از شرم مپوش چشم تا آنکه ترا از چشم کسان نیفکند بیشرمی

بیکسی

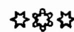
LONELINESS

اَلْغَرِیبُ مَنْ لَیْسَ لَهُ حَبِیبٌ .

Lonesome is he who has no friends

غریب کسی است که یاروحبیب ندارد.

آنکس که کندز دوری دوست شکیب   از لذت زندگی است بی‌حظ و نصیب
و آن‌قوم که مانده‌اند بی‌یار و حبیب   اندر وطن خویش غریبند غریب



بینش

INSIGHT

مَنْ اَبْصَرَ زَلَّتَهُ صَغُرَتْ عِنْدَهُ زَلَّةُ غَیْرِهِ .

One who is able to see his own defect › can easily overlook the defect of others .

کسیکه برلغزش خود بیناگردد لغزش دیگران را کوچك شمارد.

نادان که حساب عیب مردم راداشت   خود رامگراز عیوب عاری بنداشت
هرکس که بعیب خویش بینا گردد   عیب دگران بهیچ خواهد انگاشت

سَمعُ الاُذُنِ لا یَنفَعُ مَعَ غِفلَةِ القَلبِ.

When the heart does not see , hearing through the ears is of no use

اگرچشم دل بینا نباشد شنوائی گوش سودی ندهد.

برشاهد معنی دل اگر شیدا نیست　　تأثیر در او از سخن شیوا نیست
گیرم شنونده راست گوش شنوا　　سودش چه اگر چشم دلش بینا نیست

✲✲✲

ذَهابُ البَصَرِ خَیرٌ مِن عَمَی البَصیرَةِ.

Blindness of eyes is better than blindness of mind .

کوری چشم بهتر از کوری دل است.

نزد همه بی بصر، شود خوار و خجل　　وز کور دلی چو خر بماند در گل
بگریز ز تیرگی و روشندل باش　　چون کوری چشم بهتر از کوری دل

پاداش

REWARD

كلٌ يَحصدُ ماَزرَعَ وَيُجزى بِماصنعَ .

One reaps according to what one sows; and is rewarded according to how one behaves .

هر کس میدرود آنچه راکه میکارد و جزا می بیند بآنچه عمل میکند.

زشتی بینی اگر بزشتی گروی نیکی بینی چوراه نیکی بروی
درمزرعه عمل توچون برزگری هرتخم که کشته‌ای همان میدروی

☆☆☆

مَنْ حَفرَ بِئْراً لِاَخیهِ، وَقعَ فیهِ.

One who digs a well for his brother, falls in it himself.

کسیکه در راه برادرش چاه کند خود در آن افتد.

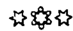
گمراه که‌خواهد ره کس‌را بزند، این دام چو عنکبوت برخویش تند
خود پیشتر از او،فتد اندرته چاه هر کس به ره برادرش چاه کند

مَنْ لَمْ یَرْحَمْ ، لَمْ یُرْحَمْ

He who does not pity, will not be pitied .

کسیکه رحم نمیکند رحم نمی بیند.

آن‌قوم که زشتخوی و بدکردارند اززشتی خوی خویش در آزارند
آنکس که بکهتران نمی‌آردرحم دوراست که مهتران براورحم آرند



پافشاری

PERSISTENCE

مَنِ استَدامَ قَرعَ البابِ وَلَجَّ وَلَجَ

One who continues to knock at a door persistently, will see it opened.

کسیکه پیاپی دری را بزند وبکوشد در برویش بگشایند.

در راه وصال‌جد وجهدی باید تا شاهد آرزو درآغوش آید
تا ره نروی بمقصدخود نرسی تا در نزنی کس بتودر نگشاید

پرخوری

GLUTTONY

، اِحذَرِ الشَّرَهَ فَکَمْ مِنْ أَکْلَةٍ مَنَعَتْ أَکَلاتٍ.

Avoid gluttony; for often overeating deprives us of many meals.

از پرخوری بترس ، زیرا ای بس که یکبار پرخوری کسی را ازچند بار غذا خوردن محروم کرده است .

پیش همه پرخوری است کاری مذموم — بسیار مخور ، بترس زین عادت شوم
ای بس که بیکبار کسی پرخورده است — وانگه شده بارها زخوردن محروم

☆☆☆

پرهیزگاری

CHASTITY

أَلتَّقْوَی حِصْنٌ حَصِینٌ

Chastity is a strong fortress.

پرهیز و تقوی دژ مستحکمی است .

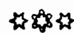
هر کس که بجان گریخت از جرم و گناه — حالش بمکافات نشد زار و تباه
پرهیز بسان دژ پولادینی است — آسوده کسی که اندر آن جسته پناه

اَلتَّقوی مِفتاحُ الفَلاحِ.

Chastity is the key to salvation.

تقوی کلید رستگاری است .

تا پاك ز هر پلیدی وهر گنهی		از کرده نه شرمسار و نه روسیهی
پرهیز کلید رستگاری باشد		پرهیز کن از بدی که از بد برهی



ثَوبُ التّقی أشرَفُ المَلابِسِ.

The most comely dress is the robe of chastity.

جامهٔ پاکدامنی برازنده ترین جامه هاست .

آن خواجه که مال وجاه‌رابنده بود		دلدادهٔ جامهٔ فریبنده بود
گوجامهٔ پاکدامنی خواه که آن		پیش ازهمه بر تنت برازنده بود

رَحِمَ اللهُ مَنْ اَلْجَمَ نَفْسَهُ عَنْ مَعاصِی اللهِ بِلِجامِها .

God will bless one who controls himself from disobedience to Him.

خدا بیامرزد کسی راکه خود را ازنافرمانی خدا لگام کند .

آنکس که نرفتست خدا ازیادش　　　وآنکس که نکنده معصیت بنیادش
در این دنیا خدا بدارد شادش　　　در آن دنیا خدا بیامرزادش



مِنْ اَفْضَلِ الوَرَعِ اَنْ لاٰ تعتمد فی خَلْوَتِكَ ما تَسْتحی مِنْ اِظْهارِهِ فی عَلاٰنِیَتِكَ .

Chastity is that you do not do in privacy what you are ashamed to do publicly.

نشانهٔ پرهیزگاری آنست که درنهان کاری نکنی که آشکار نتوانی کرد .

آنست بهین نشان نیکوکاری　　　کزهیچ جهة راه بدی نسپاری
وان کار که میکنی اگر در پرده است　　　شرمت ناید که پرده زان برداری

اِجْتِنابُ السَّيِّئاتِ اَوْلی مِنِ اکْتِسابِ الحَسَناتِ.

Avoiding vices is better than acquiring virtues.

ترك گناه بهتر ازدرك ثواب است .

ای گشته بتیشهٔ گنه خانه خراب　　اندر عقب ثواب چندین مشتاب
گر جهد کند کسی پی ترك گناه　　بهز آنکه بکوشد از پی درك ثواب

✲✲✲

نَزِّهْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَ اِنْ ساقَتْكَ اِلَى الرَّغائِبِ

Clean yourself from ignobility, even if it leads you
to whatever you are fond of.

خود را ازهرگونه پستی پاك دارهرچند ترا بدانچه میخواهی برساند.

آن جامه که ننك آورد ، اهل خرد　　گر اطلس و دیباست ، بهیچش نخرد
گر پست نئی بهیچ پستی مگرای　　هر چند ترا سوی بلندی ببرد

پند

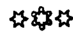
COUNSEL

أَبلَغُ ناصِحٍ لكَ الدنيا لَو انتصحتَ

The world is your most eloquent counsellor, if you are susceptible to counsel.

گیتی برای تو شیواترین پندآموزاست اگرپند پذیرباشی .

دوران زمانه پند چون قند دهد   وان پند بمردم خردمند دهد
باشی تو اگر بجان ودل پند پذیر   هرلحظه ترا زمانه صد پند دهد



نُصحُكَ بينَ المَلاءِ تقريعٌ

An advice given in public is a blame.

پند دادن توبکسی درپیش مردم ، سرزنش وملامت شمرده میشود .

در پیش کسان ، بهرکه عیبی دارد   گرپند دهی، پند تو رنجش آرد
اندر نظر کسان بکس پند مده   تا پند ترا ملامتی نشمارد

تباهی

CORRUPTION

يَأتِی عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لا يُقَرَّبُ فِيهِ اِلاّ الْمَاحِلُ وَلاَ يُستَظرَفُ فِيهِ اِلاّ الفَاجِرُ وَلاَ يُضَعَّفُ فِيهِ اِلاّ المُنْصِفُ

There will come a time when no one will be favoured except the deceitful, when no one will be praised except the libertine and when no one will be weakend except the equitable.

مردم را روزگاری فرا رسد که در آن جز مکار مقرب نشود وجز بدکار ستوده نگردد وجز دادگر ناتوان نیفتد .

آید پس از این بپیش دوری که در آن — محبوب نگردند بجز حیله وران
نیکو نکنند جلوه جز بدکاران — بیداد نبینند بجز دادگران

✡✡✡

تجربه

EXPERIENCE

اَلتَّجارِبُ عِلْمٌ مُسْتَفادٌ

Experience is a knowledge acquired.

تجربه ، علمی است که حاصل شده .

هر گاه که آتشی برافروخته ای ، — یکباره در آن فتاده وسوخته ای ،
هر تجربه زان سوختن اندوخته ای — درسی است که بی مدرس آموخته ای

ترس
COWARDICE

اَلخائِفُ لاٰ عَيْشَ لَهُ .

There is no happy life for a coward.

کسیکه خائف وترسنده است زندگی خوشی ندارد .

مردی علم شهامت افراختن است	بی‌ترس براه زندگی تاختن است
تا وحشت باختن بود در دل تو	برد تو بنرد زندگی باختن است

✿✿✿

الشَّجاعَةُ عِزٌّ حاضِرٌ، الجُبْنُ ذُلٌّ ظاهِرٌ

Bravery is an evident honour; cowardice an actual dishonour.

شجاعت و بیباکی عزتی است نمایان وجبن وترس ذلتی است عیان .

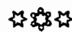
نازکدل و بی‌جگر علیل است علیل	پرجرأت‌وشیردل جلیل‌است جلیل
هر کس که‌شجاع‌است‌عزیز است‌عزیز	هر کس که‌جبو نست ذلیل‌است‌ذلیل

اِستحیوا مِنَ الفرارِ فَاِنَّهُ عارٌ فی الاَعقابِ وَنارٌ یَومَ الحسابِ.

Be ashamed to flee when fighting in a battle;
for it brings forth disgrace to your descendants and the fire of hell to yourself on the day of judgement.

ازفراردرجنگ شرم بدارید زیرا برای اعقاب شما عاردارد وشما را در روزحساب بآتش جهنم اندازد.

مردانه بجنگ کوش اندر پیکار — مگریزچونامرد زمیدان ، که‌فرار
دراین دنیاست بهراعقاب تو عار — در آن دنیاست بهر اعمال تونار



تنگ چشمی

MISERLINESS

اِذا حَلَلتَ بِاللِئامِ فاعتَلِل بِالصیامِ

When you visit a miser pretend fasting.

وقتیکه برلئیم وارد میشوی روزه داری را بهانه کن.

دون طبع لئیم چون‌شود مهماندار — گوئی بمصیبتی عجب گشته دچار
هرروز که‌با لئیمت افتد سروکار — درخانهٔ او، بروزه داری عذرآر

اَلْبَخيلُ اَبَداً ذَليلٌ . اَلْحَسودُ اَبداً عَليل .

The miserly is always despised; and the jealous always depressed.

بخیل همیشه خوار و ذلیل و حسود همواره زار و علیل است .

کوته نظرانی که حسودند و بخیل	در محنت و رنج، بی‌نظیرند و عدیل
آنکس که بود بخیل، خوار است و ذلیل	و آنکس که بود حسود، زار است و علیل



جهان

WORLD

اِنَّ الدُّنیا کَالْحَیَّةِ، لَیِّنٌ مَسُّها وَقاتِلٌ سَمُّها .

The world is like a snake whose touch is soft but its poison is fatal.

جهان مانند مار است که دست کشیدن بر آن نرم و پسندیده است و زهر آن کشنده .

مارست جهان، بترس از مکر و فنش	مغرور مباش بر خط و خال تنش
نرم است اگر دست کشی بر بدنش	زهر است گر انگشت نهی در دهنش

إنَّ الدنيا ظلُّ الغمامِ وحُلمُ المنامِ والفرحُ الموصولُ بالغمِّ والعسلُ المشوبُ بالسمِّ.

The world is like the shadow of a cloud and the dream in a dream land; its joy is mixed with grief and its honey with poison.

جهان مانند سایهٔ ابروخواب است، نشاط آن با غم پیوسته و شهد آن با سم آلوده است .

پابندجهان مشو که چون سایه و خواب شادی و غم جهان ، بود پا بر کاب
آغشته بود شراب گیتی به شرنگ پیوسته بود نشاط دنیا بعذاب



إنَّ الدهرَ لخَصمٌ غيرُ مخصومٍ ومُحتَكِمٌ غيرُ مظلومٍ ومحارِبٌ غيرُ محروبٍ.

Verily the world is an enemy without being provoked, an oppressor without being oppressed and a combatant without being attacked.

همانا زمانه دشمنی ندیده دشمنی کند وستم ندیده ستم رساند و باکسی که بجنگ او برنخاسته جنگ آغازد .

هر لحظه جهان به فتنه‌ای پردازد ناجسته عدو بی عداوت تازد
نا دیده ستم ستمگری آغازد نا خوانده بجنگ جنگ برپا سازد

اَلدُّنیا سَمٌّ اَکَلَهُ مَنْ لاٰ یَعْرِفُه

The world is like a poison that one takes it unknowingly.

دنیا مانند زهراست و کسی آنرا میخورد که نمیداند چیست ؟

دوران حیات سربسر شور و شر است — عیشش چو عزا و نفع آن چون ضرر است
دنیاست براستی یکی کاسهٔ زهر — کآنرا خورد آن کسی کز آن بیخبر است

✿✿✿

صاحِبُ الدُّنیا هَدَفٌ لِلنَّوائِبِ وَالْغِیَر

A worldly man becomes the target of difficulties and vicissitudes.

دوستدار جهان آماج دشواری‌ها و دگرگونی هاست .

آرایش مرد باطن آراستن است — خود را ز صفات زشت پیراستن است
خواهان جهان شدن بلا خواستن است — بر حرص فزودن از خوشی کاستن است

مَنْ عَرَفَ الدُّنْيا تَزَهَّدَ .

One who knows the world lives in solitude.

کسیکه دنیا را نیك بشناسد از کاردنیا کناره گیرد .

آن قوم که دعـوی دلیری کردند ، در بیشهٔ روزگـار شیری کردند ،
چون نیك بدو نیك جهان را دیدنـد از کارجهان کناره گیری کردند



أَهْلُ الدُّنْيا كَرَكْبٍ يُسارُ بِهِمْ وَهُمْ نِيامٌ

People of the world are like riders who are carried away in torpidity .

مردم دنیا مانند سوارانی هستند که آنهارا میبرند و آنها درخوابند .

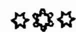
امروز یکبـار خیر اگر نشتابـی فرصت چو گذشت کی دگر دریابی؟
عمر توچواسب است وتومانندسوار او میبردت تند وتو اندر خوابی

لَم يَنل أحدٌ مِنَ الدنيا حَبرَةً اِلاّ أعقبتهُ عَبرَةً .

No one in the world can enjoy happiness, without shedding tears .

کسی را ازاین دنیا خوشی وخنده‌ای نمیرسد جز اینکه گریه وماتمی دردنبال داشته باشد .

در دارجهان سروربی ماتم نیست   کس‌را بزمانه شادی بی‌غم نیست
در جام کسی ساقی ایام نریخت   زآن‌صاف که‌بادرد محن‌درهم‌نیست



جوانمردی

GENEROSITY

وَعدُالکَریمِ نَقدٌ

A generous man's promise is like hard cash.

وعدهٔ جوانمردنقد است

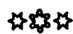
هر کس که براستی‌علم گشت‌وسمر،   پارا نگذارد از ره راست بدر
آن وعده که میدهدجوانمرد ترا   نقد است اگر چه نسیه آید بنظر

أَفضَلُ النّاسِ مَنْ كَظَمَ غَيْظَهُ وَ حَلُمَ عَنْ قُدرةٍ

The most virtuous man is one who is calm when angry and humble when powerful .

برتر ازهمه کسی است که خشم خود را فروخورد ودر هنگام توانائی نرمی ورزد .

در سختی اگر زخشم باشی بحذر باقدرت اگر نپیچی از نرمی سر
وز تو نرسد ستم به افراد بشر در چشم خرد از همه باشی برتر



اِذا جَنیتَ فَاعتَذِرْ ، اِذا جُنِیَ عَلَیْكَ فَاغفِر

When you wrong someone apologise; when a wrong is done to you forgive .

چون بدی کردی عذر بخواه وچون برتو بد کردند ببخش .

دوری ز بدی کن و بنیکی میکوش چون آب بروی آتش کینه مجوش
با کس چو بدی کنی ازوعذر بخواه ور با تو کسی بدی کند چشم بپوش

جوانی

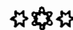
YOUTH

شَیئانِ لا یعرفُ فَضلَهُما الّا مَن فَقَدَهُما : الشَّبابُ وَالعافیةُ .

There are two things which are not appreciated until they are lost; youth and health .

دوچیز است که قدروجاه آن شناخته نشود مگرهنگامیکه‌ازدست رفته باشد ؛ یکی جوانی ودیگری تندرستی .

در دهر بود دو نعمت بی مانند — کش‌خلق سلامت و جوانی خوانند
تاهست‌بدست‌قدر آن‌مجهول است — چون‌رفت ز دست قدر آن میدانند



بادِرْ شَبابَكَ قَبلَ هَرَمِكَ وَ صِحَّتَكَ قَبلَ سُقمِكَ

Take advantage of youth before oldage , and of health before sickness .

پیش ازپیری جوانی وقبل ازبیماری تندرستی را دریاب

زآن‌پیش که پیری زتنت تاب‌برد — مگذار جوانی‌ات بغفلت گذرد
زآن‌پیش که با تورو کند بیماری — مگذار بتندرستی ات لطمه خورد

چاپلوسی

FLATTERY

مَنْ مَدَحَكَ بِمَا لَيْسَ فِيكَ فَهُوَ خَلِيقٌ بِأَنَّ يَذُمَّكَ بِمَا لَيْسَ فِيكَ .

He who praises you for a virtue that you do not possess, may also blame you for a defect you lack .

کسیکه ترا بچیزی که نداری مدح کند میتواند بآنچه هم که نداری ذم گوید .

آن دوست که در راه تملق پوید صد حیله کند که در دلت ره جوید
گر مدح بچیزی که نداری کندت هم ذم تو از آنچه نداری گوید



اِحتَرِسوا مِنْ سَوْرَةِ الأطْراءِ وَالْمَدْحِ فَانَّ لَهَا رِيحاً خَبيثَةً فِي الْقَلْبِ .

Be on your guard against exaggerated praise; since its stink contaminates your heart .

از گوش دادن بمدح این و آن خود را حفظ کنید که گند آن دل را تباه سازد

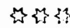
هشدار که گوش بر تملق ندهی ور مدح کنند از تو ، بدان دل ننهی
مدح تو اگر ترا بخود غره کند تاریك شوی اگر چه روشن چو مهی

مادحُ الرَّجُلِ بِما لَيْسَ فيهِ مُسْتَهْزِئٌ بِهِ

Praising one for the thing he does not possess is rediculous .

هر کس مردی رابچیزی که دراو نیست مدح کند ریشخندش کرده است.

کن باز دو دیدهٔ حقیقت جورا — مشنو سخن مردم باطل گورا
هر کس بدروغ از کسی مدح کند — شك نیست که ریشخند کرده‌است اورا



حقشناسی

GRATITUDE

اِعرِفُوالحَقَّ لِمَنْ عَرَفَهُ لَكُمْ ، صَغيراً كانَ اَوْ كبيراً ، وضيعاً كانَ اَوْرفيعاً .

When a person respects your rights, you aught to reciprocate; regardless fo the fact whether he is young or old, exalted or mean .

چه خرد وچه بزرك ، چه فرومایه وچه بلند پایه ، کسی که حق شمارا شناخت حق اورا بشناسید .

میکوش بپاس خلق وبگذار سپاس — در حق کسان ز حقشناسی مهراس
ازشاه و گدا، هرآنکه حق تو شناخت — پیوسته تو نیز حق او را بشناس

أُشْكُرْ عَلیٰ مَنْ أنعمَ إلیكَ وَانعِمْ إلیٰ مَنْ شَكَرَكَ .

Be grateful to one who is kind to you; and show kindness to one who is grateful to you .

کسی راکه با تو نیکی میکند سپاسگزارباش وباکسی که سپاسگزار تست نیکی کن .

تا حفظ حقوق خلق کار تو بود   دایم دل خلق غمگسار تو بود
بگذار سپاس آنکه یار تو بود   شو یار کسی که حقگذار تو بود

✫✫✫

خاموشی

SILENCE

اَلصَّمْتُ يُكْسِيكَ ثَوْبَ الوَقارِ وَ يَكْفِيكَ مَؤنَةَ الاِعتِذارِ

Silence adorns you with the robe of gravity and saves you from excuses.

خاموشی تراجامهٔ وقاربوشاند وازعذرخواهی برهاند .

آنجای که فهم هاست ازفهم تو بیش   خاموشی محض اگر کنی پیشهٔ خویش،
صدبار از آن به که خطائی گوئی   وآنگاه بیاوری دو صد عذر بپیش

صمتُ الجْاهلِ سِتْرهُ

Reticence on the part of an ignorant man hides his ignorance .

خاموشی نادان پرده پوش نادانی اوست .

هر نکته که‌در ثبوت آن‌در مانی	از دل بزبان میار اگر بتوانی
خاموش نشین در آنچه‌نادان هستی	چون خاموشی است‌پردهٔ نادانی

☆☆☆

رُبَّ آمرٍ جَوابهُ السُّكوتُ .

To many a question the answer is silence .

بسا گفتار که پاسخش خاموشی است .

بس روی که‌چشم‌از آن‌بپوشی بهتر	بس جام دهندت که ننوشی بهتر
بس کار که درسرش نکوشی بهتر	بس گفته که‌پاسخش خموشی بهتر

أَحْمَدُ مِنَ الْبَلاغَةِ الصَّمتُ حينَ لايَنْبَغِي الْكَلامُ .

When speaking is inopportune, silence is better than eloquence .

هنگامی که سخن گفتن سزاوار نیست خاموشی بهترین سخن است .

آن‌جا که‌صلاح کاردر دم زدن‌است   خاموش مباش تازبان دردهن‌است
وان‌جا که دم از سخن‌فرو باید بست   خاموشی محض بهتراز هرسخن‌است



خرد

WISDOM

ما قَسمَ اللهُ بينَ عِبادِهِ شَيئاً أفْضَلَ مِنَ الْعَقْل .

God hath given to man nothing better than wisdom .

خداوند درمیان خلق چیزی بهتر از نعمت عقل تقسیم نکرده است .
هر کار که پیر عقل تعلیم نکرد   گمراه شود کسی کز آن‌بیم نکرد
در روز الست بهتر از نعمت عقل   خالق بمیان خلق تقسیم نکرد

لِلإنسانِ فضيلتانِ: عَقلٌ وَ منطقٌ: فَبِالعَقلِ يستفيدُ وَ بِالمنطقِ يفيدُ.

A man's superiority resides in two virtues: intelligence and speech; by the means of former he acquires benefits and by the latter he imparts them.

دوچیز مایهٔ فضیلت آدمی است: عقل‌ومنطق؛ که با عقل و منطق سود برد و با نطق و بیان سود رساند.

ایدوست زفیض عقل‌ومنطق مگذر	زیرا بود این دو، مایهٔ فضل بشر
با نطق و بیان بزندگان سودرسان	با عقل وخرد ز زندگی سود ببر

☆☆☆

اَلعِلمُ کَنزٌ عَظیمٌ لا یَفنی: اَلعَقلُ ثوبٌ جَدیدٌ لا یَبلی.

Knowledge is a treasure that is never exhausted, wisdom is a new dress that never gets worn out.

علم، گنج بزرگی است که نابود نمیشود وعقل لباس نوی است که فرسوده نمیگردد.

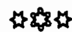
دانا بمیان بزم دانش آسود	بینا بکنار شاهد عقل غنود
علم‌است چوگنجی که نگردد نابود	عقل‌است لباسی که نخواهد فرسود

اِذاَ اَكمَلَ العَقلُ نَقصَتِ الشَّهوَةُ .

When mind attains perfection; passions decrease .

وقتی عقل روبکمال نهد شهوت نقصان‌یابد.

عاقل اگر از گناه خسران بیند | بیعقل زیان از آن دو چندان بیند
آن‌روز که عقل تو نهد روبکمال | روزی است که‌شهوت تو نقصان‌بیند



مِنَ الحِكمَةِ طاعَتكَ لِمَن فَوقَكَ وَاِجلالكَ مَن فی طَبَقَتِكَ وَاِنصافكَ مَن دونَكَ

It is a lesson of wisdom to you; obey your superiors, respect your equals and be fair to your inferiors .

آئین خرد فرمانبرداری ازمهتران وگرامی داشتن همگنان و رحم آوودن بکهتران است .

آن باخرد است دربراهل جهان، | کز راه خرد رود چه‌فاش وچه‌نهان
آئین خرد چیست؟ اطاعت زمهان | اجلال زهمگنان ورحمت به کهان

كَمْ مِنْ ذَليلٍ أعَزَّهُ عَقْلُهُ : كَمْ مِنْ عَزيزٍ أذَلَّهُ جَهْلُهُ .

How often an honourable man is debased by his ignorance; and a baseman is honoured by his intelligence!

بسا ذلیل وخوار که عقل وخردش اورا عزیز کرده وبساعزیز که نادانی‌اش اورا ذلیل ساخته است .

بس‌خوار وسرافکنده که عقل وخردش آخر سوی افتخار و عزت بردش
بس مرد سرافراز که خود بیخردی در ورطـهٔ سرفکندگی آوردش

✿✿✿

ظَنُّ الْعاقِلِ أصَحُّ مِنْ يَقينِ الْجاهِلِ

The doubt of a wiseman is better than the faith of a fool .

شك‌وگمان خردمند ازیقین نادان بهتر است .

پیش‌خرد آن سخن که بی برهان است همچون سر بی‌مغز وتن بی جان است
آن ظن و گمان که مردم دانا راست بهتر ز یقین مـردم نـادان است

خداپرستی

GODLINESS

اِتَّقوُا اللهَ اَلّذی اِنْ قلتم سَمِعَ وَ اِنْ اَضمرتم عَلِمَ .

Fear God who hearth when you speak; and knowth when you think .

بترسید ازخدای که اگر بگوئید میشنود واگر فکر کنید میداند.

مومن ز خدا جدا شدن نتواند   هم زوبهراسد وهم او را خواند
هر ذکر که میکنی خدا میشنود   هرفکر که می‌کنی خدا می داند

☆☆☆

مَنْ عرَفَ نفسَهُ فَقَدْ عرَفَ رَبّهُ

He who knows himself well, knows his Lord .

کسیکه خویشتن راشناسد خدای خویش‌راشناسد .

ای شیفتهٔ بندگی و شکر وسپاس   وی حدعبادت توبیرون ز قیاس
خواهی که خدای‌خویش رابشناسی   پیش ازهمه‌ذات خویشتن‌را بشناس

إِن كُنتُم تُحِبُّونَ اللهَ فَأَخرِجوا حُبَّ الدُّنيا مِن قُلوبِكُم .

If you love God, clear from your heart the love of the world .

اگر خدارا دوست دارید دوستی این‌جهان را ازدل های‌خود بیرون کنید.

گر زانکه بیاد حق زدی پیمانه — باید که زغیر حق شوی بیگانه
یا دل بجهاندار بده یا بجهان — یاخانه بخواه یا که صاحبخانه



عَلى قَدَرِ المؤنَةِ تكونُ مِنَ اللهِ المَعونَةُ .

God helps us to the extent of our needs .

باندازهٔ احتیاج ازخداوند یاری‌میرسد .

گرطبع تودور، ازطمع باشدو آز — گردد برخ تو باب آسایش باز
باشد همه را خدا مددکار ولیك — مقدار مدد، بود بمقدار نیاز

خشم

ANGER

إِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَإِنَّ أَوَّلَهُ جُنونٌ وَآخِرَهُ نَدَمٌ .

Avoid anger, for it begins with madness and ends with remorse .

پرهیز باد تورا ازغضب که آغازش سفاهت و آخرش ندامت است.

خشم است چوتوسنی که ازآلامش — ایمن نشوی ، اگر نسازی رامش
وحشیگری وسفاهت‌است آغازش — شرمندگی و ندامت است انجامش

☆☆☆

اَلْغَضَبُ نارٌ موقِدَةٌ مَنْ كَظَمَهُ أَطفاها وَ مَنْ أَطلَقَهُ كانَ أَوَّلَ مُحترِقٍ بِها .

Anger is like a flaming fire; he who controls his anger extinguishes the fire; and he who does not, first gets himself burnt .

خشم آتش شعله‌وری است ، هر که خشم خود را فرو خورد ، آن آتش راخاموش کندوهر که عنان‌خشم را رهاسازدنخست‌خودبآتش آن‌سوزد .

خشم‌وغضب آتشی‌است‌سوزان که‌درست — چون شعله کشد بلای جان من و تست
آنکس که ورانشاند ، خاموشش کرد — وآنکو ننشاند، خودبدان‌سوخت نخست

خوشخوئی

GOOD – HUMOR

مَن ساءَ خُلقهُ ضاقَ رِزقهُ؛ مَن كرُمَ خلقهُ اِتسَعَ رِزقهُ.

Whoever is ill tempered will be badly off, whoever is good humoured will be well off .

هر که بدخوی باشد تنگ روزی و هر که خوشخوی باشد فراخ روزی افتد.

با خلق خدای ، از غنی تا درویش بــا خلق نکوی بــه رودکار از پیش
آنکس که بد است خلق او، رزقش کم وآنکس که خوش است خوی او سودش بیش



خوش بینی

OPTIMISM

حُسنُ الظنِ راحةُ القلبِ و سَلامةُ البَدَنِ .

Optimism brings comfort to the heart and health to the body .

خوشبینی مایهٔ سلامت تن وراحت دل است.

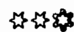
یکچند اگر کنی به خوش بینی زیست دانی که خوشی بغیر خوش بینی نیست
گر صحت جسم است و گر راحت دل هردو بر و برگ شاخهٔ خوش بینی است

مَنْ حَسُنَ ظَنُّهُ بِالنّاسِ حازَ مِنْهُمُ المَحَبَّةَ

One who has good opinion about the people wins their friendship .

هر کس که‌در حق‌اهل‌زمانه خوشبین باشددوستی آنان‌را بدست آورد.

بدبین که‌بچشمش‌همه‌کس همچوعدوست   گر بیکس‌وتنهاست زبدبینی اوست
با اهل زمانه هرکه خوشبین تر شد   از اهـل زمانه بیشتر گیـرد دوست



خوشبختی

FORTUNE

عَیبُکَ مَستُورٌ ما أسعَدَکَ جَدُّکَ

Your defect remains undiscovered as long as fortune is favourable to you .

تابخت ترایاری میکند عیب‌تو پوشیده است.

بدبختی اگر عقدهٔ کار است ترا   هرکس که‌رسد، عیب شماراست ترا
ور شاهد بخت در کنار است ترا   برعیب تو همچو پرده دار است ترا

اِذا اَقبَلَتِ الدُّنیا عَلی اَحَدٍ اَعارَتهُ مَحاسِنَ غَیرِهِ وَ اِذا اَدْبَرَت عَنهُ سَلَبَتهُ مَحاسِنَ نَفسِهِ

When a man becomes prosperous, virtues of others will be attributed to him, but when in hard circumstances, his own virtue will be denied.

وقتی که دنیا بکسی رومیکند نیکوئی‌های غیر راهم باو عاریه میدهد و هنگامی که ازو برمیگردد نیکوئی های خودش رانیز ازو میگیرد.

اقبال چو با کسی مدد فرماید — عیبش همه در چشم هنر بنماید
وآنگاه که روزگار از او بر گردد — هر حسن که دارد بنظر عیب آید

✿✿✿

خود پسندی

SELFISHNESS

مَنْ اَکرَمَ نَفسَهُ اَهانَتهُ

He who glorifies his selfhood will degrade it.

کسیکه خودرا بزرك شمارد کوچك شود.

گر فکر تو پخته است وروح تو قوی — مغرور مشو تا بدراز ره نروی
از روی تکبر و منیت خود را — مشمار بزرك تا که کوچك نشوی

اَلرّاضی عَنْ نَفسِهِ مَستُورٌ عَنهُ عَیبُهُ وَ لَوْعَرَفَ فَضلَ غَیرِهِ لَساءَهُ
ما بِهِ النَقصِ وَ الخُسرانِ .

The selfish can not see the vice of his own and the virtue of others; to recognize other's virtue is to acknowledge one's own vice .

عیب‌خود پسنداز چشم‌او پوشیده‌است واگرفضل‌وهنر دیگری‌رابشناسد
بزیان و کاستی‌خود پی‌برد

تا در توبود زخود پسندی اثری	البته بعیب خـود نداری نظری
آنروز که پی بری بکنه هنری	باشدکه زعیب خود بیابی خبری

☆☆☆

خیانت

TREASON

مَنْ خانَ سُلطانَهُ بَطَلَ أَمانَهُ

One who betrays the king loses his own security .

هرکه به‌سرورخودخیانت‌کند امن‌وسلامتش‌برباد رود.

هرکس‌که‌گنه‌کند زکیفرنرهد	و راهل خیانت است، آسان نجهد
هرکس‌که به‌فرمان کسی‌سربنهد	سر بازد اگر تن بخیانت بدهد

اَلْمَکْرُ بِمَنِ ائتمنکَ کفرٌ .

Deceiving one who has confidence in you, is infidelity .

مکر و خدعه ، در حق کسی که بتو ایمان دارد ، کفر است

درحق رفیق ، هر که وجدان دارد   تن درندهد بخدعه ، تا جان دارد
کفر است اگر خیانت و خدعه کنی   درکار کسی که بر تو ایمان دارد

✡✡✡

دادگستری

JUSTICE

اَلعدلُ قِوامُ الرَّعیَّةِ

Justice is the mainstay of a nation .

عدل ، پشتیبان رعیت است .

ظلم است که پیکر بلا را جان است   عدل است که کاخ امن را بنیان است
از دور زمان غم پریشانی نیست   آن جامعه را که عدل پشتیبان است

مَنْ عدَلَ فی سُلطانِهِ اسْتَغنی عَنِ اِخْوانِهِ .

One who acts justly while in power, will need no help later on .

کسیکه‌در قدرت بعدل کوشد از کمك دیگران بی نیاز گردد .

ای‌حامی‌عدل وداد ، حق یارتو بس　　عدل تو وداد تو نگهدار تو بس
درقدرت اگر بعدل کوشی همه‌وقت　　درعجز همان عدل مددگار تو بس



رَحِمَ اللهُ اِمْرَءًا اَحْیا حَقّاً وَ اَماتَ باطِلاً وَ دَحَضَ الْجوْرَ وَ اَقامَ العدلَ .

God is merciful to him who restores righteousness, ends evil deeds, upholds justice and abolishes oppression .

خدا ببخشاید کسی را که حق‌رازنده گرداند و باطل را بمیراند . بنیان ستم‌را براندازد وپایه‌داد را استوار سازد .

آنکودل هرغمزده را سازد شاد ،　　نیکی کند وبرد بدی را از یاد ،
داد آرد وپرهیز کند از بیداد ،　　پیوسته خداوند مدد گارش باد

خَيرُ المُلوكِ مَنْ أماتَ الجَوْرَ وَ أحيىَ العَدْلَ .

The best king is the one who does away with cruelty and administers justice .

بهترین سلطان کسی است که ظلم و جور را مرگ دهد و عدل و داد را زنده کند.

آن است بهین میر که رسمی ننهد　　کز دردسرش روان مردم نرهد
آئین صفا و عدل را زنده کند　　ارباب جفا و ظلم را مرگ دهد

✿✿✿

اِذا رَأیتَ مَظلوماً فَاَعِنْهُ عَلَی الظّالِم

Help the oppressed against the oppressor .

هر گاه ستمکشی را بینی بر ضد ستمگر یاری‌اش کن

بگزین ره مردم حقیقت جو را　　بر بند لب مردم باطل گو را
هرجا که ستم رسیده‌ای را دیدی　　بر رغم ستمکار مدد کن او را

دارائی

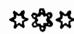
WEALTH

إِسْتَعِيذُوا بِاللهِ مِنْ سُكْرِ الغِنا فَإِنَّ لَهُ سُكْرَةً بَعِيدَةُ الإِفاقَةِ

Seek help from Cod against the intoxication of wealth; for it is an intoxication from which you hardly recover .

ازمستی ثروت بخدا پناه برید زیرا این مستی دیر بپایان میرسد.

گرمال و منال تست گنجی سرشار مغرور مشو بدولت خود زنهار
هشدار که هر که گشته مست زرومال مستی است عجب که دیر گردد هشیار



كَثْرَةُ المالِ تُفْسِدُ القُلوبَ وَ تُنْشِيءُ الذُّنوبَ

Opulence vitiates the hearts and produces sins .

بسیاری مال دلها راتباه سازد و گناه ببار آورد .

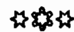
آنکس که زیادمال میخواهد وجاه اورابی این دونیست پرواز گناه
جان میشود اندر هوس مـال تباه دل میشود اندر طلب جاه سیاه

لاتَعُدَّنَّ غَنِيّاً مَنْ لَمْ يُرْزَقْ مِنْ مالِهِ

One whose wealth is not profitable to others, must not be reckoned as rich .

دارا نباید شمرد کسی‌راکه ازدارائی خودبهره‌ای نرساند .

آن‌مرد که‌اهل‌بخشش‌وجود وسخاست ورهیچ‌ندارد، بنظرچون داراست
وان دارائی که تنك‌چشم است و بخیل دارانتوان‌شمردن‌اورا، که‌گداست



تَكَبُّرُكَ بِمالا يَبْقى لَكَ وَلا تَبْقى لَهُ جَهْلٌ .

To be proud of something which will not remain for you, nor you will remain for it, is a sign of ignorance .

کبروناز توبچیزی که‌نه‌آن برای توپایداراست ونه‌توبرای آن‌باقی‌مانی ازجهالت است .

چیزی که ز بهرتو نماند جاوید یاآنکه توبهرآن نخواهی پائید
گر فخرکنی بدان وبفروشی ناز عاقل بجهالت تو خواهد خندید

دانش

KNOWLEDGE

لاذُخرَ کالعِلم .

There is no treasure like knowledge .

گنجی مانند دانش نیست .

ازشهد ادب هر که بکامش قند است	پیوسته زحال و روز خود خرسند است
گنجی بگرانبهائی دانش نیست	دولتمند است هر که دانشمند است

✡✡✡

کلُّ شیئٍ یَعِزُّ حینَ ینزُرُ الاالعِلمَ فاِنهُ یَعِزُّ حینَ یغزُرُ

Everything becomes dear when it is scarce; except knowledge which becomes valuable when it is in abundance .

هرچیز هنگامی که کم است قدروبها دارد جزعلم که وقتی بسیار میشود قدر وقیمت مییابد .

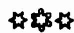
فرخنده کسی که علم را دارد دوست	و ندر پی علم روز و شب در تك و پوست
هرچیزچو کم شود ،شود قدرش بیش	جز علم که قدر او ببسیاری اوست

اَلحِکْمَةُ شجَرَةٌ تَنبُتُ فِی القُلوبِ وَتُثمِرُ عَلَی اللِّسانِ .

Knowledge and wisdom are like a tree which grows in the heart and bears its fruits through the tongue .

دانش وبینش مانند درختی است که ازدل میروید واززبان میوه میدهد

کس در ره کسب علم تا پـا ننهد	از وادی جهل هرچه کـوشد نرهد
دانش بمثل درخت پر برك وبری است	کزدل رسته است وز زبان میوه دهد



اَلعِلْمُ لایَنتَهی .

Knowledge is boundless .

علم ، پایان ندارد .

تا دره علم نیستی خسته بـرو	یکدم منشین ز پـا و پیوسته برو
هرچند که بحر علم بی پایان است	تـا کشتی همت تـو نشکسته برو

اِكْتَسِبُوا الْعِلْمَ يُكْسِبْكُمُ الْحَيوٰة

Seek knowledge so that it may provide you with a decent means of living ·

از دانش بهره ور شوید تا شما را از زندگی بهره ور سازد .

گر فضل نباشد وکمال و هنرت — خود عمر ابد نیز نبخشد ثمرت
روی‌آر بسوی علم‌کاین پیرطریق — گردد سوی آب زندگی راهبرت

✿✿✿

اَلمالُ یَنقُصُ بِالنَّفَقَهِ وَالعِلمُ یَزکُو عَلَی الاِنفاق.

Wealth decreases by expenditure; knowledge increases by dissemination .

مال از بخشیدن کاهش پذیرد وعلم از پخش شدن فزونی گیرد

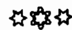
گر فرق میان علم با مال نهی — شاید که ز قید مال دنیا برهی
از مال توکم شودِ چو انفاق کنی — علم توفزون شود چو تعلیم دهی

شَیْئانِ لا یُبْلَغُ غایَتُهُما : اَلْعِلْمُ وَ العَقْلُ .

There are two things to which there are no limits; knowledge and understanding .

دانش و خرد دو چیز است که بپایان آن نتوان رسید .

از علم کدام درد را درمان نیست ؟ و ز عقل کدام مشکلی آسان نیست؟
در هرچه شوی دقیق پایان دارد جز علم و خرد که این دو را پایان نیست



اَنْفَعُ الْعِلْمِ ما عُمِلَ بِهِ

The most useful knowledge is that which one puts into practice .

سودمندترین علم آنست که بدان عمل شود .

پیوسته خوش است رو بعلم آوردن در سایهٔ علم روح را پروردن
دانی که چه علم بیشتر دارد سود ؟ علمی که بدان عمل توانی کردن

غِنَا اَلعاقِلِ بِعِلْمِهِ، غِنَاَ الجاهِلِ بِمالِهِ.

An intelligent man is rich because of his knowledge, an ignorant because of his properties.

دارائی خردمند بدانش اوست ودارائی نادان به‌مال او.

سرمایهٔ دانا همه‌علم است و کمال   یعنی که ثبات دارد اندر هر حال
دارائی نادان همه زر باشد ومال   یعنی که‌بود دستخوش وزر و وبال



مَنْ كَتَمَ عِلْماً فَكَاَنَّهُ جاهِل

He who hides what he knows is the same as a dunce.

کسیکه دانش‌خود را پنهان‌کند بنادان ماند.

دانا بُوَد آنکس که تا بتواند   از دانش خود چوشمع نورافشاند
آنکس که کنددانش خودرا پنهان   در دیدهٔ مردمان بنادان ماند

اَلْعالِمُ مَنْ عَرَفَ أنْ ما يَعلَمُ فی جَنبِ ما لَمْ یَعلَمْ قلیلٌ .

The learned is he who knows that what he knows is insignificant to what he does not know .

داناکسی است که بداند آنچه میداند نسبت بآنچه نمیداند کم است .

فرخنده کسی که علمرادارد دوست — وندرپی علمروزوشب درتك وپوست
دانا بحقیقت آن بود کو داند — نادانی او فزون ز دانائی اوست



اَعلَمُ النّاسِ مَنْ لَمْ یُزِلِ الشَّكُّ یَقینَهُ

The most learned man is he whose certainty is not wiped out by doubt .

داناترین مردم کسی است که شك وگمان یقین اورا از میان نبرد .

درهرچه کسی بعلم دیده است عیان — از شك بیقینش نرسد هیچ زیان
آن ازهمه است دانشش بیش که شك — هرگز نبرد یقین او را ز میان

داوری

JUDGMENT

حَاسِبوا أَنفُسَكُمْ قَبلَ أَنْ تُحاسَبوا

Judge yourself before you are judged :

بحساب خود برسید پیش از آنکه بحساب شما برسند .

بنگر که رهت خطاست یا آنکه صواب   گر راه خطاست زود از آن روی بتاب
آن به که حساب کار خود را بکنی   زان پیش که از تو باز خواهند حساب

☆☆☆

لا یکُن المُحسِنُ و المُسیئُ اِلَیکَ سَواءً فَاِنَّ ذلِکَ یُزَهِّدُ المُحسِنَ فی الاِحسانِ وَ یُتابِعُ المُسیئَ اِلَی الاِساءَةِ

You must not regard a good man and a bad man equally, for the former gives up good behaviour and the latter follows evil doing .

مبادا بدکار و نیکوکار در نظرت یکسان باشند زیرا در این صورت نیکوکار از نیکوئی کناره گیرد و بدکار در کار زشت اصرار ورزد .

در جامعه گر بدگهر و نیکوکار   یکسان آیند خلق را در انظار
این سخت ز کار خیر گردد نادم   وان نیز بکار زشت ورزد اصرار

مَا أَحَقَّ العَاقِلَ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ لَا يَشْغَلُهُ عَنْهَا شَاغِلٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ فَيَنْظُرُ فِيمَا اكْتَسَبَ لَهَا وَعَلَيْهَا فِي لَيْلِهَا وَنَهَارِهَا

A wise man must think over his deeds every day at his liesure to find out what he has gained or lost during the day and night .

خردمند را سزد که ساعتی آسوده از کار بگزیند و بحساب خود برسد وبدقت بنگرد که شبانه روزچه بدست آورده وچه ازدست داده است.

آنست خردمند که از کارچو رست — آسوده خیال کنج خلوت بنشست
در دفتر اعمال بدقت نگریست — کزدست چه‌داده وچه‌آورده‌بدست



دروغ
FALSEHOOD

اَلْكِذْبُ خِيَانَةٌ .

Falsehood is treachery .

دروغ خیانت است .

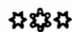
آن قوم که در دروغ دستی دارند — چون‌خار بچشم‌راست کیشان‌خوارند
زآنجا که دروغ جز خیانت نبود — یاران دروغگو خیانتکارند

اَلصّادِقُ مُکَرَّمٌ جَلیلٌ ؛ اَلْکاذِبُ مُهانٌ ذَلیلٌ .

The truthful is respectable; the liar contemptible .

راستگو عزیز وجلیل ودروغگو خوار و ذلیل است .

صدق است وصفا آیتی از خلق جمیل — کذب است و ریا نشانی ازروح علیل
پیش همه راستگو عزیز است وجلیل — و آنکس که دروغگوست خوار است وذلیل



لا تُحَدِّثْ بِما تَخافُ تَکْذیبَهُ

Do not say what you fear that it may be regarded as a falsehood .

چیزی مگو که میترسی آنرا دروغ انگارند .

خواهی که ترا دروغگو نشمارند؟ — آن گوی که خلق راستش پندارند
هرگز سخنی مگو که خود میترسی — آنرا چو شنیدند دروغ انگارند

إيّاكَ وَالنِّفاقَ فَإنَّ ذو الوَجْهَين لا يكونَ وَجيهاً عِنْدَ الله .
إيّاكَ وَمُصادَقَةِ الكَذّابِ فإنَّهُ يُقَرِّبُ عَليكَ البَعيدَ وَيُبَعِّدُ عَليكَ القريبَ .

Avoid hypocricy, for a hypocrite is disrespectful before God. If you associate with a liar, he will bring near what ought to be away, and takes away from you what ought to be near.

زنهار از دوروئی دورباش که دورو نزد خداوند آبرو ندارد از دوستی دروغگو برحذر باش که نزدیك کند بتو دوررا ودور کند ازتو نزدیك را .

بگذر ز دوروئی ودورویان که نکوست — زیرا که ندارد آبرو هر که دوروست
از یار دروغگو حذر کن کـه ترا — نزدیك بدشمن کند ودور ز دوست



دستگیری

HELP

لا تُؤخِّرْ إنالَةَ المُحتاجِ إلی غدٍ فَإنَّكَ لا تدْري ما يَعرِضُ لَكَ وَلَهُ في غدٍ

Do not postpone helping a needy man; for you do not know what will happen to him and you tomorrow .

دلجوئی محتاج را بفردا میفکن زیرا عیان نیست که فردا برای تو واو چه پیش آید .

درراه کرم اگر نهی پا، چه شود؟ — ور دور کنی غمی ز دلها، چه شود؟
دلجوئـی محتاج بفـردا مفکـن — چون نیست تراعیان که فرداچه‌شود؟

دشمن .

ENEMY

لاٰ تَسْتَصغِرَنَّ عَدُوّاً وَ اِنْ ضَعُفَ .

Do not despise a feeble foe .

دشمن راکوچك مشمار اگرچه ناتوان باشد .

هرچند که دشمن توخرد افتدوخوار	خوارش منگر بچشم وخردش مشمار
خاراست بسی خرد وبچشمت چورود	روز تو سیاه سازد و حال توزار

✿✿✿

اَلْواحِدُ مِنَ الاَعْدٰاءِ کثیرٌ .

One enemy is too many .

یك دشمن بسیار است .

دشمن که بسان مور بی آزار است	گردست دهدگزنده همچون‌ماراست
صددوست اگرتراست بهرتوکم‌است	یك‌دشمن اگرتراست خودبسیاراست

أعداؤُكَ ثلاثةٌ : عدوُّكَ وعدوُّ صديقِكَ وصديقُ عدوِّكَ .

There are three classes of enemies : your enemy, your friend's enemy, your enemy's friend .

دشمنان توسه کس هستند : دشمن‌تو، دشمن‌دوست‌تو، دوست‌دشمن‌تو.

هستند سه تن بدشمنی رهـزن تو　　آنکس که بود دشمن جان وتن‌تو
آن کش‌سردشمنی است‌بادوست‌تو　　وآنکو پی دوستی‌است بادشمن‌تو

☆☆☆

دلسوزی

COMPASSION

لا يَشبعُ المؤمنُ وأخاهُ جائعٌ

A true believer will not eat fully as long as his brother is hungry .

مردخدا تابرادرش، گرسنه‌است خودرا سیرنسازد .

آن مردخداست کوبود خیراندیش　　خیردگران زخیر خود خواهدبیش
خود تاشکم برادرش گرسنه است　　برخوان ننشیند ازپی‌سیری خویش

دوراندیشی

PRUDENCE

اَلْحازِمُ یَقظانُ ؛ الغافِلُ وَسْنانُ

The prudent person is awake; the negligent dormant .

دوراندیش بیدار وغافل خواب آلوده است .

آنرا که بصیرت و تامل بیش است		آسان‌سپرد رهی که اندر پیش‌است
خواب آلوده‌است‌هر که‌غفلت‌زده‌است		بیداردل‌است هر که‌دوراندیش‌است



مَنْ نَظَرَ فِی العَواقِبِ سَلِمَ مِنَ النَّوائِبِ

He who foresees the consequence of his action , will be immune from hazards .

کسیکه برعاقبت‌کار نظرداشته باشد ازسختی های آن برکنارماند .

بر صائب وتیزبین صعوبت نرسد		بر آتش سوزنده رطوبت نرسد
برطایفه‌ای کـه عاقبت اندیشند		در عـاقبت کـار عقوبت نـرسد

اَلحازِمُ لا یؤَخِّرُ عَمَلَ یَومِهِ اِلیٰ غَدِهِ.

The prudent does not leave his work for tomorrow .

دوراندیش کار امروز خودرا بفردا نیفکند .

برگیر ز پای خسته حالی خاری | بردار ز دوش ناتوانی باری
گرز آنکه تراست دیده بیداری | ز امروز منه برای فردا کاری

٭٭٭

حُسْنُ التَّدْبیرِ یُنْمی قَلیلَ الْمالِ وَسوءُ التَّدبیرِ یُفْنی کَثیرَهُ .

Prudence increases possession, even if it is little; imprudence dissipates it, even if it is much .

حسن تدبیر اندکی ازمال را افزایش دهد و سوء تدبیر زیادش را نیز نابود سازد .

بیعقل، شود ز سوء تدبیر ذلیل | با عقل،شود ز حسن تدبیر جلیل
زان راه ، قلیل میشود مال کثیر | زین راه، کثیر میشود مال قلیل

لاتغلق باباً يعجزك افتتاحه

Do not close a door that you are unable to open .

مبند دری که نتوانی گشود .

آن کار که آرد ضرر آغاز مکن وآن ساز که سوز دل و جان، ساز مکن
آن در که دگر گشودنش نتوانی دست از پی بستنش زهم باز مکن



لاتغالب من لاتقدر علی دفعه

Do not fight against one whom you are unable to defeat .

با کسیکه قدرت ازمیان بردنش رانداری، ستیزه مکن .

کاری چو نسنجیده گرفتی در پیش، کار تو شود خراب وحال تو پریش
با آنکه بود بزور بازو زتو بیش، گر پنجه زنی، رنجه کنی پنجهٔ خویش

لا تَلتَبِسْ بِالسُّلطانِ في وَقتِ اِضطِرابِ الأُمورِ عَلَيهِ فَإِنَّ البَحرَ لا يَكادُ يَسلَمُ راكِبُهُ مَعَ سُكونِهِ فَكَيفَ لا يَهلِكُ مَعَ اِختِلافِ رِياحِهِ وَاضطِرابِ أَمواجِهِ

Beware of the king at the time of civil convulsion .
If the voyager is not always safe even on a calm sea, how will he escape death when sea is agitated with unfavourable winds and raging waves ?

وقتی که کار شاه آشفته وحالش دیگرگون است باید از او برحذر بود زیرا دریا که هنگام آرامی وسکون برای کشتی‌نشینان خطر دارد چگونه باوزش بادهای ناموافق وتلاطم امواج خطرناك نباشد ؟

آنگاه که‌حال شاه دیگرگون‌است ∗ هر کس که نیندیشد از و مجنون‌است
دریا که سکون اوخطرهـا دارد ∗ پیداست که‌هنگام تلاطم چون‌است



دوروئی

HYPOCRISY

اَلمَغشوشُ لِسانُهُ حُلوٌ وَقَلبُهُ مُرٌّ .

The hypocrite has a sweet tongue but a bitter heart .

کسی که دوروست زبانی شیرین ودلی تلخ دارد .

یاران دورو، بچهره مهر آئینند ∗ لیکن همه در نهاد، زهرآگینند
مستند اگر چه در نظر هشیارند ∗ تلخند اگر چه در سخن شیرینند

بِالْكِذْبِ يَتَزَيَّنُ اَهْلُ النِّفاقِ .

Hypocrites adorn themselves by falsehood .

دورویان خودرابدروغگوئی میآرایند .

آنانکه پـی نفاق بـرخاسته‌اند | در راه کـژی، ز راستی کاسته‌انـد
بگریز زصحبت دورویان کاین قوم | خود را بدروغگوئی آراسته‌انـد

☆☆☆

لَوْصَبَبْتُ الدُّنیا عَلیَ الْمُنافِقِ بِجُمْلَتِها عَلیٰ اَنْ یُحِبَّنی ما اَحَبَّنی.

A hypocrite will not bestow his affection upon me,
even if I give him the entire world .

به آنکس که دوروست اگر سراسر جهان را ببخشم تا مرا دوست دارد شرط دوستی بجای نیارد .

آنرا که‌دورنگی ودوروئی‌شده‌خو | گر دنیا را دهـی نگردد یکرو
چون‌لاله که‌ابر ازودورنگی‌نسترد | هرچند که درو گوهر افشاند براو

إِيَّاكَ عَنْ تَخْدَعَ عَنْ صَدِيقِكَ أَوْ تُغَلَبَ عَنْ عَدُوِّكَ .

Beware of being deceived by your friend or overcome by your enemy .

مگذار که از دوستت فریب یا ازدشمنت شکست خوری .

بردوست مشوفزونتراز حد پا بست — بادشمن خود منه ره حزم ز دست
مگذار که تا ترا دهد دوست فریب — یا آنکه خوری ز دشمن خویش شکست

✩✩✩

أَحْسَنُ الحَسَنَاتِ حُبُّنا وَ أَسْوَءُ السَّيِّئاتِ بُغْضُنا

Best virtue is friendship; worst vice is enmity .

نیکوترین نیکوئی‌ها دوستی و بدترین بدی‌ها دشمنی ماست .

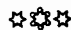
شادآنکه زمهرودوستی بهره وراست — وز کینه ودشمنی بجان برحذراست
کزهرچه که خوبی است محبت خوشتر — وزهرچه بدی است کینه توزی بتراست

أَحْبِبْ حَبِيبَكَ هَوْناً عَسى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْماً وَ أَبْغِضْ
بَغِيضَكَ هَوْناً عَسى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْماً

Be in such term with your friend as if he may turn against you one day, and treat your enemy as if he may become a friend one day .

دوست خودرا چنان دوست بدار که گوئی شاید روزی دشمن توشود و بادشمن خود چنان دشمنی کن که گوئی شاید روزی دوست تو گردد .

بادوست مگوی هرچه داری دردل   شاید روزی بدشمنی شد مایل
با دشمن خودنیز چنان کن که ترا   گردوست شودنباشی از کرده خجل



دوستی

FRIENDSHIP

اَلْمَوَدَّةُ نَسَبٌ مُسْتَفادٌ .

Friendship is a kinship acquired .

دوستی ومودت، خویشاوندی، است که بدست آمده .

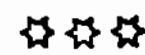
خواهی که زدشمنان نبینی آزار ؟   ازدامن‌دوست، دست کوتاه مدار
کزدوستی ومودت ومهر و وفا   بیگانه چوخویش میشود،غیرچویار

خَیرُ کلِّ شَیْیٍ جدیدُهُ وَ خَیرُ الإِخوانِ أقدَمُهُم.

Everything is good when it is new › except friends who are good when they are old.

هرچیزی تازه‌ترش بهتر است ودوست دیرینه ترش

گر با توهزارکان پرسیم وزراست | بی‌دوست سراسرش هبا وهدراست
هر چیز بود تازه ترش نیکوتر | جزدوست که‌دیرینه‌ترش‌خوبتراست



لاَ تستَکثِرَنَّ مِنْ اِخوانِ الدُّنیا فاِنَّکَ اِنْ عَجَزتَ عَنْهُمْ تحَوَّلوا أعداءً وَ اِنَّ مَثَلهُمْ کَمَثَلِ النارِ کثیرُها یحرِقُ وَ قلیلُها ینفَعُ

Do not try to win too many of earthly friends; for if you can not keep them satisfied they will turn against you . Friends are like fire which is useful when it is little and incendiary when too much .

بسیار دوست مگیر زیرا اگر نتوانی همه راخرسند سازی با تو دشمن شوند ودرحقیقت بآتش مانندکه زیادش میسوزاند و کمش‌سودمیرساند.

هرچندکه‌دوست بهترازگنج زراست، | چون گشت زیاد ، مایهٔ دردسراست
آری مثل دوست به آتش ماند | بهرتو کمش‌نفع وزیادش ضرراست

لاَ تُضَيِّعَنَّ حَقَّ أخِيكَ إتِّكالاً عَلىٰ مٰا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ فَلَيْسَ هُوَ لَكَ بِاَخٍ مٰا أَضَعتَ حَقَّهُ .

De not trample upon the rights of your friend under the pretext of intimacy existing between you and him; for as long as you disregard his rights he is not your friend .

حق دوستت را باتکاء دوستی که میان تو و اوست ضایع مکن زیرا وقتی چنین کردی دیگر دوست تو نخواهد بود .

بردوست زنی طعنه و داری امید	کواز تو بدوستی نخواهد رنجید
غافل که چو کاخ دوستی بی پی شد	کم کم بسرت خراب خواهد گردید



أَصْدِقاؤُكَ ثَلاثَةٌ : صَدِيقُكَ وَصَدِيقُ صَدِيقِكَ وَ عَدُوُّ عَدُوِّكَ .

There are three types of friends; your friend, your friend's friend, your enemy's enemy .

دوستان تو سه کس هستند: دوست تو، دوست دوست تو و دشمن دشمن تو.

هستند همیشه دوستدار تو سه تن :	آنکو ست ترا دوست به وجهی روشن
آنکس که فتاد دوستدارت را دوست	و آنکس که بدشمن تو باشد دشمن

خَيْرُ إِخْوانِكَ مَنْ عَنَّفَكَ فِي طاعَةِ اللهِ سُبْحانَهُ

Your best brother is one who forces you to obey the praiseworthy God .

بهترین برادر تو آنست که بزور ترا بطاعت خداوند سبحان وادارد .

هر کس کندت منع ز کج رفتاری بهر تو براستی کند غمخواری
آنست زهر برادری به که بزور مجبور کند ترا به نیکوکاری

☆☆☆

شَرُّ إِخْوانِكَ مَنْ أَرْضاكَ بِالْباطِلِ

Your worst friend is one who satisfies you with absurdities .

بدترین دوست تو آنست که ترا بکاربد خرسند بدارد .

زآن کس که بهخوی، بدتر از دیو دداست، پرهیز کند هر آنکه اهل خرداست
آن از همه یاران تو بدتر باشد ، کوشاد بداردت بکاری که بداست

مَنْ أَحَبَّكَ نَهَاكَ

One who is fond of you does not let you do evil .

کسیکه دوستت داشته‌باشد از کارزشت بازت دارد

عاقل آنرا ز دوستان پندارد کـز دست مقام دوستی نگذارد
با هر که زکار زشت بازت دارد شودوست که دوستی بجا میآرد



أَخوكَ مَنْ واساكَ فِي الشِّدَّةِ .

He who helps you in need, is your brother indeed .

برادرتو کسی است که درسختی ترا یاری کند

چون از تو برادر تو بیزار شود هرچند که یار تست زاغیار شود
آن است برادر تو کاندر سختی بهر تو برادرانه غمخوار شود

أَعجَزُ النّاسِ مَن عَجَزَ عَن اِكتِسابِ الاِخوانِ وَأَعجَزُ مِنهُ مَن ضَيَّعَ مَن ظَفِرَ بِهِ مِنهُم

A failure is he who fails to win friends; and a greater failure is one who loses his friends if he has any .

ناتوان‌ترین مردم کسی است که نتواند دوست بدست آرد و ناتوان‌تر ازو کسی است که دوستی هم که یافته ازدست بدهد .

آنست زبون که سست همت افتاد   وندر پی دوست یافتن سر ننهاد
وزاوست زبون‌تر آنکه با بدعهدی   هردوست که داشت نیز ازدست بداد



شَرُّ الاِخوانِ المُواصِلُ عِندَ الرَّخاءِ وَالمُفاصِلُ عِندَ البَلاءِ .

The worst friend is one who is attached to you in prosperity; but, beserts you in adversity .

بدترین دوستان آنست که هنگام آسایش با تو پیوسته وروزسختی ازتو گسسته باشد .

آنکس که بدوستی تراتکیه براوست   گربا تو بی مال تو یاراست عدوست
دشمن به از آن دوست که نیک ار نگری   درسوك چودشمن است ودر سور چودوست

اِذا ظَهَرَ غَدْرُ الصَّدیقِ سَهُلَ هِجْرُهُ

When a friend turns deceitful, it becomes easy to break away from him .

وقتیکه خدعه ودوروئی دوست آشکارشود ، جدائی او آسانمیگردد.

تا دوست به مهر برسر پیمان است ،   زوسیر شدن، سیرشدن ازجان است
وآن روز که خدعه ودوروئی بکند،   روزی‌است کزوجداشدن آسان است



لاتَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدیقِكَ صَدیقاً

Do not consider your friend's enemy as your friend .

دوست مگیر آنرا که با دوستت دشمن است .

آنراست سزا که یارخود پنداری   کو با تو وبا یار تو دارد یـاری
وآن مرد که درحق رفیق‌توعدوست   حق است اگرش رفیق خودنشماری

راستگوئی

TRUTHFULNESS

اُصدُقوا فی اَقوالِکُمْ واَخلِصوا فی اَعمالِکُمْ

Be truthful in your words and sincere in your deeds .

در گفتار خود راستی وصداقت ودر کردار خود درستی وخلوص نیت داشته باشید .

خواهی که شوی شهره به نیکوکاری،   عز و شرف ازدست فرومگذاری؟
در قول مجو ز راستی بیزاری   در فعل مباش از درستی عاری



مَنْ صَدَقَ مَقالُه زادَ اِجلالُه

One who is truthful in his words increases his dignity .

کسیکه گفتارش راست باشد بزرگی اوفزونی گیرد .

آنکو بصداقت است بی پروا تر،   در راه حقیقت است پا بر جا تر
چون سرو کسی که راستی پیشه کند   هر لحظه رود مقام او بالا تر

بِرُكوبِ الْاَهْوالِ تُكْسَبُ الْاَمْوالُ ؛ بِالصِّدْقِ یَتَزَیَّنُ الْاَقوالُ

Hardship brings riches; truthfulness beautifies speeches.

بارنج مال ومنال بدست آید وبا راستی گفتار زیوریابد .

در وقت عمل بکاهلی دست مبر — هنگام سخن ز راستگوئی مگذر
بی رنج نصیب کس نمیگردد زر — بی صدق کلام کس نیابد زیور



اَلْحَقُّ اَنْهَجُ سَبیلٍ . اَلْعِلْمُ خَیْرُ دلیلٍ .

Truth is the straightest path; and knowledge the best guide .

حق راست ترین راه وعلم بهترین راهنماست .

ازراه صواب اگر که راه توجداست — هرراه که میروی،همان راه خطاست
اندر ره حق که بهترین راه بود — با علم برو که بهترین راهنماست

راز

SECRET

أَبْذُلْ لِصَدِيقِكَ كُلَّ الْمَوَدَّةِ وَلَا تَبْذُلْ لَهُ الطُّمَأْنِينَةَ .

Entrust your friend with anything but your secrets .

بدوست هرچه میسپاری بسپار جز رازخود را .

آن راز که بایدش نهفتن ، زنهار | باهیچکسی مگوچه اغیاروچه یار
جز راز که آن سپردنی نیست بکس | هر چیز بدوست میسپاری بسپار

✲✲✲

مَنْ ضَعُفَ عَنْ حَمْلِ سِرِّهِ كَانَ عَنْ سِرِّ غَيْرِهِ أَضْعَفُ .

He who is unable to keep his own secrets, will never be able to keep the secrets of others .

کسیکه درنگهداشتن راز خود ناتوان باشد درنگهداشتن راز دیگری ناتوان تراست .

گریارتو عاجزاست از بستن لب | زو رازبپوش وراز داری مطلب
آنکو نکند راز خود ازخلق نهان | گر رازتو نیزفاش سازد چه‌عجب؟

رَضِیَ بِالذُّلِّ مَنْ کَشَفَ سِرَّهُ لِغَیرِهِ

One who confides his secret to another, acquiesces in his own disrepute .

آنکس که رازخودرا باغیربگوید ، بذلت ورسوائی خودراضی شده‌است

هرچند که حال توشود زارو پریش   پیش همه پرده برمدارازدل ریش
آنکس که بغیر، رازخودرا گوید   بیهوده رضا دهد برسوائی خویش

✩✩✩

رایزنی
CONSULTATION

شاوِرْ ذَوِی الْعُقولِ تَأْمَنِ اللَّوْمَ وَ النَّدَمَ .

Consult wise men to avoid blame and repentance .

با اهل خرد مشورت کن تا ازملامت وندامت درامان باشی .

بی فکر کسی‌دست بکاری چو برد   ای‌بس که‌زیان‌بیند وافسوس‌خورد
باشی ز ملامت و ندامت بامان   گر شور کنی بکار با اهل خرد

اَلْمُسْتَشِيرُ مُتَحَصِّنٌ مِنَ السَّقَطِ ؛ اَلْمُسْتَبِدُ مُتَهَوِّرٌ فِي الغَلَطِ .

Whoever consults the experienced is guarded against errors; whoever does not, is liable to make blunders .

کسیکه در کار با دیگری مشورت میکند ازلغزش و سقوط مصون است و کسیکه استبداد رأی دارد بی‌پروا پیش میرود و بخبط وخطا میافتد .

گر شور کنی بکار ها با دگری   رفتار تو از خطاست پیوسته بری
ورزانکه زخیرمشورت درگذری   در چاه ضلالت افتی از بی بصری



لا تُشْرِكَنَّ فِي رَأْيِكَ جَبَاناً يُضْعِفُكَ عَنِ الأَمْرِ وَ يُعَظِّمُ عَلَيْكَ مَالَيْسَ بِعَظِيمٍ .

Do not let a coward participate in making a decision for you; since he weakens your position and magnifies what is not really big .

ترسنده دل را دررأی خود شریك مکن که ترا در کارسست کند و آنچه را که بزرك نیست درنظرت بزرك جلوه دهد .

ترسنده‌دلان که ترس‌را یار کنند،   درشور، چورأی‌خویش اظهار کنند،
اندر نظر تو مور را مار کنند   تصمیم ترا سست به هر کار کنند

اِسْتَشِرْ عَدُوَّكَ العاقِلَ وَاحْذِرْ رأْيَ صَدِيقَكَ الْجاهِلَ .

Consult your wise enemy, but beware of the advice of your foolish friend

با دشمن دانای خویش مشورت کن و از رأی دوست نادان خود بر حذر باش

از مردم جاهل از دل و جان بگریز چون آدمیان ز چنگ حیوان بگریز
از گفتهٔ دشمنان دانا مهراس وز صحبت دوستان نادان بگریز



اِستَشِرْ أَعدائَكَ ، تَعرِفْ مِنْ رَأْيِهِمْ مِقدارَ عَداوَتِهِمْ وَمواضِعَ مَقاصِدِهِمْ

Consult your enemies in order to measure the extent of their animosity and to learn about their point of view .

با دشمنان خود مشورت کن واز رأیشان اندازهٔ دشمنی و نقطهٔ نظرشان را بشناس .

دوری کن از آنچه دشمنت فرماید کز کار تو دشمن گرهی نگشاید
با خصم به شور کوش تا از رأیش میزان خصومتش بدستت آید

رشك

JEALOUSY

سَبَبُ الْكَمَدِ الْحَسَدُ .

Jealousy brings anxiety .

رشك وحسد مایه آزاردل است .

دایم بدل حسود خون‌ازحسد است — بیچاره ومضطروز بون ازحسداست
پیوسته حسوددرعذاب‌است‌وشکنج — کآزار دل ورنج‌درون‌ازحسداست

✩✩✩

اَلْحَسَدُ داءٌ عَياءٌ لا يَزولُ اِلاّ بِهُلْكِ الحاسِدِ أوْ بِمَوْتِ المَحسودِ .

Jealousy is an incurable disease; there is no relief from it so long as the jealous, or the object of jealousy, is alive .

حسد دردبی‌درمانی است که‌زایل‌نمیشود جز بمرك حسود یافنای محسود

صد لطمه زند حسد بارکان وجود — گردد زحسد باب سعادت مسدود
دردی‌است‌حسد که‌هیچ درمانش نیست — جز مرك حسود یا فنای محسود

اَلْحَسَدُ سِجْنُ الرّوح .

Jealousy enslaves the soul .

حسدزندان روح است.

تا رشك وحسد بنای غم را بانی است — چشمان حسود گرم اشك افشانی است
گویند كه روح را حسد زندان است — بدبخت كسی كه روح او زندانی است



اَلْحَسَدُ يذيبُ الجَسَدِ .

Jealousy corrodes the body .

حسد تن را میگدازد .

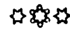
جانا زحسد بترس كاین خصلت شوم — پیوسته ترا كند ز شادی محروم
هر لحظه گدازد از حسد جسم حسود — گر سخت چو آهن است و گر نرم چو موم

بِئْسَ الرَّفیقُ الْحَسودُ

The worst companion is one who is jealous .

حسود بدترین یاران است

آنراکه حسود یافتی، بگذر ازو ‌ ‌ ‌ ور دم زند از مهر، مکن باور ازو
زآن دوست که میبرد بجاه تو حسد ‌ ‌ ‌ بگریز، که نیست دشمنی بدتر ازو



شِدَّةُ الْحِقْدِ مِنْ شِدَّةِ الْحَسَدِ .

Intense rancour comes from intense jealousy .

بسیاری کینه از بسیاری رشك است

آنکس که حسد بر تو برد رهزن تست ‌ ‌ ‌ زنهار بترس ازو که اهریمن تست
بسیاری کینه است ز بسیاری رشك ‌ ‌ ‌ گر دوست برد رشك بتو دشمن تست

مِنْ صِغَرِ الهِمَّةِ حَسَدُ الصَّدِيقِ عَلَى النِّعْمَةِ .

To be jealous of a prosperous friend is a sign of narrow– mindedness .

رشك بردن به کامیابی دوست از کوتاهی همت است

آنرا که بود همت و انصاف و خرد   برخود پی راحت کسان رنج خرد
وآنکس که بود حسود و خودخواه و زبون   از دیدن راحت کسان رنج برد



زبان
TONGUE

زَلَّةُ القَدَمِ تُدْمِی ؛ زَلَّةُ اللِّسانِ تُرْدِی .

A slip of footing causes bleeding; but a slip of tongue causes loss of life .

لغزش پا خون میآورد ولغزش زبان سر را بر باد میدهد

بیهوده سخن مگوی ومگشای دهان   تا فکر نکرده ای مزن دم ز بیان
خون میرود از پای چو لغزید قدم   سر میرود ازدست چو لغزید زبان

اَللِّسانُ سَبُعٌ ؛ اِنْ اُطْلِقَتْهُ عَقَرَ .

The tongue is a savage beast, it will bite you if you let it free.

زبان ، مانند درنده‌ای است که اگر رهایش کنی ترا بگزد .

تیغی‌است زبان که ازمیان میبردت   جز رنج و زیان بیر نمیآوردت
مانند درنده ای است کز بنددهن   بیجا چو شود رها ، بجا میدردت

✡✡✡

کَمْ مِنْ اِنْسانٍ اَهْلَکَهُ لِسانٌ .

How often a man is slain by his tongue .

چه‌بسیار آدمی که زبان‌او سرش‌را برباد داده است.

بیباك هر آنکه در سخن‌پردازد   ای بس‌که بخیره جان وسردربازد
ماهی چو دهان باز کند بی پروا   سر را بکمند مرك می اندازد

زندگی

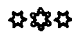
LIFE

اَلدَّهرُ یومانِ : یَومٌ لَکَ وَ یَومٌ عَلیکَ ، فَاِذا کانَ لَکَ فَلا تَبطَرْ
وَ اِذا کانَ عَلیکَ فَاصطَبِرْ .

Life is one day to your wish and one day against it; when it is to your wish, do not be proud; and when against it, be patient

دنیا دوروزاست . یک‌روزموافق ویک‌روز مخالف میل تست . روزی‌که
موافق‌است مغرور مشو وروزی‌که مخالف است صبر کن .

دنیاست دو روز دورهٔ بازی او — روزی بتو پشت میکند، روزی رو
چون روی کند ، بجاه‌خودغره‌مشو — چون پشت کند، زجان‌خود دست‌مشو



کَیفَ تَفرَحُ بِعُمرٍ تَنقُصُهُ السّاعاتُ ؟

How can you be happy in this life that grows shorter with the passage of every hour ?

چگونه‌دلشاد هستی بعمری‌که هرساعت بگذرد از آن کم میشود.

جاوید توچون نمانی اندر عالم — چند از پی عیش‌خود کنی‌جوروستم؟
دلشاد چگونه‌ای بعمری که شود — هر ساعت از آن بقدر یکساعت کم ؟

مَنْ طالَ عُمْرُهُ فُجِعَ بِاَحْبابِهِ

He who lives a long life, will be bereaved of his friends .

هر کس که عمرش درازشود داغ دوستان بسیار بیند .

هر کس که فزون زیست در بن دار عجیب	بیش ازهمه کردروزگارش تعذیب
آنکس که زطول عمر برده است نصیب	بسیار نشسته بر دلش داغ حبیب



ثَمَرَةُ طولِ الحَیوٰةِ السُّقْمُ وَ الهَرَمُ

The fruit of a long life is senility and decrepitude .

میوهٔ عمر دراز پیری و بیماری است

ای آنکه بزیر گنبد زنگاری	عمر صدو بیست ساله خواهش داری
این نکته بدان که شاخه عمر دراز	برك و بر اوست پیری و بیماری

زیاده روی

EXTRAVAGANCE

كُنْ سَمِحاً وَلا تَكُنْ مُبَذِّراً .

Be charitable but not extravagant .

بخشنده باش لیکن زیاده روی مکن .

دوری ز طریق عدل وانصاف مکن — هم باخود وهم بخلق اجحاف مکن
اندازه بهیچ کار از دست مده — بخشش کن و هیچگاه اسراف مکن

✿✿✿

ذَرِالسَّرَفَ فَاِنَّ الْمُسْرِفَ لا يُحْمَدُ جودُهُ وَلا يُرْحَمُ فَقْرُهُ .

Give up prodigality; for, a prodigal man is not praised while he gives, nor pitied while in need .

ازاسراف درگذر زیرا مسرف وقتیکه جود وعطا کند مدحش نگویند و هنگامی که بتهی‌دستی افتد دستش نگیرند.

پشت همه زیر بار اسراف شکست — زانروی که هرکه راه اسراف نبست
آندم که عطا کند نگویندش مدح — وآندم که گدا شود نگیرندش دست

زیرکی
SAGACITY

كَفى بِالْمَرْءِ كَيِّساً أَنْ يَعْرِفَ مَعايِبَهُ .

Sagacity suffices a man to recognize his defects .

همینقدر که مرد زیرك باشد کافی است که عیب خودرا بشناسد .

آنکس که بعیب خویشتن پی نبرد   شاید که نه منصف است نه اهل خرد
زیرا که دو چشم عقل و انصاف بس است   تا خود همه کس بعیب خود درنگرد

✲✲✲

ما أَفْقَرَ مَنْ مَلِكَ فَهْماً

One who has intelligence never faces indigence .

کسیکه هوش وخرد دارد فقیرو محتاج نمیشود

ز آنجای که عقل است بهین یار و نصیر   عاقل نشود بقید هر فتنه اسیر
آنکس که بگنج خرد و هوش غنی است   محتاج نگردد و پریشان و فقیر

اَلْكَيِّسُ مَنْ كانَ يَوْمُهُ خَيْراً مِنْ أَمْسِهِ .

Vigilant is he who gains more from to-day than
he did from yesterday .

هوشیار کسی است که امروزش ازدیروز بهتر باشد

گر پیر خرد شود نبرد آموزت سازد به نبرد زندگی پیروزت
تا عقل بود راهبر دلسوزت امروز تو خوشتر است ازدیروزت

✡✡✡

ستمگری
OPPRESSION

ثَلٰثٌ لا يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهِمْ : اَلْعامِلُ بِالظُّلْمِ وَ الْمُعِينُ عَلَيْهِ وَ الرّاضِي بِهِ .

There are three men on whom God will have no mercy: One who is an oppressor, one who helps him and one who agrees with him .

خداوند بسه کس چشم رحمت نیفکند: کسی که به بیداد وستم کار کند ، کسیکه بیدادگر رامدد نماید و کسیکه ببیداد رضادهد.

هرگز بسه کس نیفکند چشم خدا: آن مرد که کار اوست بیداد وجفا ،
آنکس که به بیدادگران کرد مدد، وآنکس که ببیداد گری داد رضا

اَلبغیُ یخرّبُ الدیّار

Oppression ruins the state

ظلم کشور را ویران میکند

از عدل تو، مملکت گلستان گردد	وز ظلم تو، ملتی پریشان گردد
ازعدل، چه شهر ها که آباد شود	وز ظلم، چه کاخ‌ها که ویران گردد

***

راکبُ الظلمِ یَکبو بهِ مَرْکَبُهُ

He who rides the wild horse of cruelty, will soon be overthrown

سوارتوسن بیداد را اسب او بخاك می‌اندازد .

هر کس که براه‌جورو بیداد بتاخت	ازپای در افتادوسروجان‌درباخت
هر کس که سوار توسن بیداداست	این‌اسب اورابخاك خواهدانداخت

مَنْ ظَلَمَ ظُلِمَ

One who oppresses will be oppressed.

هر کس که ستم کند، ستم می بیند.

آنکوغم کس فزود، غم‌می بیند   ور رنج دهد رنج و الم می بیند
هر کس که کرم کند کرم می بیند   هر کس که ستم کند ستم می‌بیند



مَنْ جارَ فی مُلکِهِ، تَمَنَّی النّاسُ هُلکَهُ.

People wish the death of a king who is cruel to them.

کسیکه درکشورخویش بیداد کند مردم ازخدا هلاك اورا خواهند.

بیداد گران کور دل و گمراهند   با ظلم ز عمر خویشتن میکاهند
در کشور خویش هر که بیداد کند   مردم ز خدا هلاك او را خواهند

سبعٌ أكولٌ حطومٌ خيرٌ مِنْ والٍ ظلومٍ غشومٍ

A savage and fierce beast is better than a wicked and tyrannical ruler

حیوان خونخوار ودرنده از امیرستمکار وخشن بهتراست

حیوان درنده ای که خونخوار بود بهتر ز امیری که ستمکار بود
کز آن گاهی بجسم آسیب رسد وز این همه گاه جان در آزار بود



سخن
SPEECH

تَكَلَّموا تُعرَفوا فَإنَّ المَرءَ مَخبوٌّ تَحتَ لِسانِهِ.

Speak that you may make yourselves known; for a man is hidden beneath his tongue.

سخن بگوئید تا شناخته شوید زیرا مرد در زیر زبان خود پنهان است .

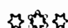
گر نیست بعالم سخن مانندت مگذار که بر زبان بماند بندت
درزیرزبان دانش مرد است نهان برگوی سخن که خلق بشناسندت

إِيَّاكَ وَالْكَلامَ فِي مَالا تَعرِفُ طَرِيقَتَهُ وَلا تَعلَمُ حَقِيقَتَهُ فَإِنَّ قَوْلَكَ يَدُلُّ عَلى عَقلِكَ وَعِبارَتَكَ تُنَبِّيءُ عَنْ مَعرِفَتِكَ .

Beware of speaking about something of whose nature you do not know much, for your word reveals your mind

از گفتگو دربارهٔ چیزی که راه ورسم آنرا نمیشناسی وحقیقتش رانمیدانی برهیز کن زیرا گفتارتو نماینده عقل تووسخن توحاکی از معرفت تست .

راهی که نمودنش ندانی، منمای　　زنگی که زدودنش ندانی، مزدای
گفتار تو چون نشانهٔ دانش تست　　درهرچه که جاهلی، بدان لب مگشای



لا تَنظُرْ إِلى مَنْ قالَ وَانظُرْ إِلى ماقالَ

Do not mind who the speaker is, mind what he is saying.

منگر که گوینده کیست بنگر که گفتارش چیست

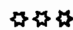
تحقیر کسی بجامهٔ ژنده مکن　　بر ظاهر خلق، هیچگه خنده مکن
هرجا که کسی لب بسخن باز کند　　گفتار ببین ، نظر بگوینده مکن

إِذا طابَقَ الكَلامُ نيتَ المتَكَلِّمِ قَبِلَهُ السامِعُ وَ إذا خالَفَ نِيَّتَهُ لَم يَقَع مَوقِعَهُ.

If a speech accords with the speaker's intention audience accept it; otherwise, it falls flat

هرگاه سخن با نیت گوینده برابر باشد شنونده آنرا بپذیرد واگر مخالف نیتش باشد بجا واقع نشود.

هر جا سخن از دل سخنگو برخاست — آنرا شنونده گر پذیرفت رواست
وآنجا که دل وزبان نمیآید راست — هرچند سخن بجای باشد بیجاست



إِيّاكَ أَن تُثني عَلى أَحدٍ بِمالَيسَ فيهِ فَإِنَّ فِعلَهُ يُصَدِّقُ عَن وَصفِهِ وَ يُكَذِّبُكَ.

Avoid praising a man for a virtue that he lacks; because his acts show his true self and reveals your lie

مبادا کسی را با آنچه که دراو نیست ستایش کنی زیرا عمل او حقیقت او را نشان میدهد ودروغ ترا عیان میسازد.

هرگز بدروغ از کسی پیش کسان — توصیف مکن به آنچه عاری است از آن
زیرا عملش کند حقیقت را فاش — وآنگاه شود نیز دروغ تو عیان

اَلْكَلامُ كَالدَّواءِ ، قَلِيلُهُ نافِعٌ وَكَثِيرُهُ قاتِلٌ.

Speech is like medicine; it is beneficial if taken a little, fatal if too much.

سخن مانند داروست کمش سودمند و بسیارش کشنده است.

بسیار چو شد سخن ، کم افتد دلخواه　　ور کم باشد بیش بدل یابد راه
همچون دارو که اندکش جانبخش است　　وانگه که شود زیاد، گردد جانکاه



لاتَتَكَلَّمَنَّ اِذا لَمْ تَجِدْ لِلْكَلامِ مَوْقِعاً

Do not speak when you find it untimely .

هرجا که سخن گفتن نشاید، سخن گفتن نباید.

هر جا که نشایدت سخن کرد آغاز　　لب در پی گفتار مکن از هم باز
خاموش نشین که شمع تا خاموش است　　جان و تن اوست دور از سوز و گداز

إنَّ كَلامَ الحُكَماءِ إذا كانَ صَواباً كانَ دواءً وَ إذا كانَ خطاءً كانَ داءً.

Learned man's word is a cure if it is true, and a curse if it is false.

سخن حکیمان وقتیکه درست باشد مانند دارو وهنگامیکه نادرست باشد مانند درد است.

زآنجا که حکیم هرچه میفرماید | از آن کم و بیش پیروی میباید،
گر گفتهٔ او درست باشد، داروست | ور نیست درست، خود بدرد افزاید

✿✿✿

رُبَّ كلامٍ أنفذ مِنَ السِّهامِ؛ رُبَّ كلامٍ كالحِسامِ.

Many a speech that penetrates deeper than arrows.
Many a word that is as sharp as a sword.

بسا گفتار که نافذ تر از تیرهای خدنك و بسا سخن که مانند شمشیر است.

بسیار سخن که نیست تأثیرش کم | وآنگاه که بر لب گذرد یا بقلم،
درّنده ترافتد ازدوصد تیرخدنك | بُرّنده ترافتد از دوصد تیغ دو دم

مَنْ قالَ مالا يَنبَغى سَمِعَ مالا يَشتَهى.

He who says what is not pertinent, hears what is not pleasant.

آنکه نا روا گوید ناگوار شنود .

تیغی است زبان که هر که بیهوده کشید ‌ ‌ زین تیغ بسی بجان اوزخم رسید
آنانکه بنا روا سخن میگویند ‌ ‌ هم پاسخ نا گوار خواهند شنید

✲✲✲

سپاسگزاری

THANKFULNESS

اِنْ آتاکُمُ اللهُ بِنِعمَةٍ فاشْکُروا، اِنْ اِبتَلاکُمُ اللهُ بِمُصیبَةٍ فاصْبِروا

Be thankful when God grants you a fortune, and be patient when He inflicts a calamity on you

چون خداوند شمارا نعمتی دهد سپاس گزارید و چون بمصیبتی گرفتار سازد شکیبائی کنید.

پیوسته خدای خویش‌را ناظر باش ‌ ‌ وندر پی خدمتش بجان حاضر باش
گر داد خدای نعمتت شاکر باش ‌ ‌ ورساخت دچار سختی‌ات صابر باش

اكثِر النَّظَرَ اِلی مَنْ فُضِّلْتَ عَلَیهِ فَاِنَّ ذلِكَ مِنْ اَبوابِ الشُّكْرِ

Be kind to a man whom you are superior; for, being kind to the inferiors is a sort of gratitude for having superiority .

باکسی که براو برتری یافته ای بسیار نظر لطف داشته باش زیرا این یکی از درهای شکر گزاری است.

ازجام غرور هر که در مستی بود	سر مستی او نشانهٔ پستی بود
ازلطف نظر بزیر دستان کردن	شکرانهٔ نعمت زبر دستی بود



سخن چینی

TALE-BEARING

اُكْذَبِ السِّعايَةَ وَالنَّميمَةَ كانَتْ باطِلَةً اَمْ صَحيحَةً

when a scandalous tale is borne to you, be it true or false, reject it.

سخنی راکه برای سعایت و نمامی گویند تکذیب کن خواه راست باشد خواه دروغ.

درهرچه ضرر بود، چه ظلمت چه فروغ	وز آنچه زیان رسد، چه دوشاب و چه دوغ
عاقل سخنی که از سخن چین شنود	تکذیب کند؛ چه راست باشد چه دروغ

إيّاكَ وَالنَّميمَةَ فَإنّها تزرَعُ الضَّغينَةَ وَتُبعِّدُ عن اللهِ وَالنّاس .

Avoid slanderous tale-bearing; for it fosters hatred and separates you from God and Man.

پرهیزباد تو را ازسخن چینی که تخم کینه میفشاند و از خدا وخلق خدا دورت میکند .

از نمامی بجان و دل باش جدا — کس را بعبث مکن درین راه فدا
این کار که تخم کینه میافشاند — دورت کند ازخدا وازخلق خدا



سرنوشت

FATE

إذا كانَ القَضاءُ لا يُردُّ فَالإحتِراسُ باطلٌ.

When something is predestined there is no use trying to escape from it .

اگرقرارباشدکه سرنوشت بازنگردد پرهیزازآن بیهوده است.

با علم هزار درد درمان کردن — با عقل هزار مشکل‌آسان کردن
فی‌الجمله تمام را توان کردن لیك — پرهیز ز سرنوشت نتوان کردن

سودمندی

USEFULNESS

أَفْضَلُ النّاسِ أنْفَعُهُمْ لِلنّاسِ.

The best of all men is one who is most useful to the people

برتر از همه کسی است که برای مردم سودمندتر باشد.

آنکو بشر از وجود وی بهره ور است — پیش همه کس عزیز چون سیم و زر است
آن پیش کسان از همه برتر باشد — کو بهر کسان از همه پر سود تر است



مَنْ لَمْ يَنْفَعْكَ حَيوٰتُهُ فَعُدَّهُ فِي الْمَوْتىٰ.

He whose life is not profitable, is to be considered as dead.

کسی که زندگانی اش ترا سودی ندهد اورا مرده شمار.

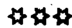
آنکس که بری ز عقل و علم و هنر است — انسان نبود پست تر از گاو و خر است
هر زنده که زنده بودنش بی ثمر است — گر مرده شماری اش سزاوارتر است

رُبَّ خَیرٍ وافاکَ مِنْ حَیثُ لا تَرتَقِبُهُ .

You gain often from sources which you least expect.

بسا اوقات ازجائی که انتظارش را نداری بتوسود میرسد .

بس آتش امید که در قلب تو زود　　　خاموش شد و نماند بهرت جز دود
وآنگاه رسید در پی هم بتو سود　　　زآنجا که ترا امیدآن سود نبود



شتاب
HASTE

اَلعَجَلَةُ مَذمومَةٌ فی کُلِّ اَمرٍ اِلّافیما یَدفَعُ الشَّرَّ .

Haste is bad in every instance, except in warding off evil .

عجله درهمه کاربداست مگردر آنچه دفع شرمیکند.

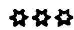
رهروچو کند فزون زاندازه شتاب　　　بس زود زخستگی فتددرتب‌وتاب
اندرهمه‌جا شتاب و تعجیل بد است　　　جزدر پی دفع فتنه ورفع عذاب

مَنْ عَجِلَ زَلَّ.

He who is hasty, slips.

هر که شتاب کرد لغزید.

اسبی که ز اندازه فزون تند دوید   از پای درآمد و بسر در غلطید
در هرراهی ببی است نا هموار   و آنکس که شتاب کرد پایش لغزید



شکیبائی

PATIENCE

مَنْ صَبَرَ هانَتْ مُصیبَتُهُ.

One who has patience lightens his burdens.

کسیکه صبر کند سختی اش سست و مشکلش آسان گردد.

هر کس که بخوب وزشت دوران سازد   آسایش خویش را دوچندان سازد
شکر است که رزق را فراوان سازد   صبر است که مشکل تو آسان سازد

مَنْ يَصْبِرْ يَظْفَرْ .

One who waits, triumphs

کسیکه شکیبائی کند، پیروز شود .

پیوسته بنعمت خـدا شاکر باش — وندرهمه جا خدای را ناظر باش
چون باردرخت صبرفتح وظفراست — خواهی که بمقصود رسی؟ صابر باش

✿✿✿

إمشِ بِدائِكَ ما مَشیٰ بِكَ .

Endure pain as long as it is with you.

با درد خود تا با تست بساز.

گر باتوغمی است خود بدفعش پرداز — کم کن براین و آن شکایت آغاز
ورز آنکه علاج درد خود نتوانی ، — مادام که سوز درد با تست بساز

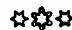
شنوائی
LISTENING

اذا لَم تَکُنْ عالِماً ناطِقاً ، فَکُنْ مُستَمِعاً واعیاً .

If you are not a learned speaker, be a learning listener.

اگر گوینده دانا نیستی شنونده پذیرا باش.

یا ناطق عالم توانائی باش   یا سامع تشنۀ پذیرائی باش
یا آنکه چوشمع مجلس آرائی باش   یا اینکه چو پروانۀ شیدائی باش



أحسَنُ الکَلامِ مالا یَمجّهُ الاذانُ وَلا یُتعِبُ فَهمهُ الاذهانَ .

The best talk is that which does not irritate our ears nor tires our mind.

بهترین سخن آنست که گوش از آن بیزار نباشد وذهن ازفهم آن آزار نبیند.

گفتار کسی موثر افتد بسیار،   وز هرسخنی خوبتر آید بشمار،
کز لفظ دو گوش را نسازد بیزار   وز معنی آن ذهن نبیند آزار

صرفه جوئی
ECONOMY

اَلاِقتِصادُ نِصفُ المَؤُنَةِ

Economy provides half of one's subsistence.

صرفه جوئی درخرج نیمی از زاد وتوشه است.

گرعقلِ معاش مر ترا راهنماست، زآن‌خرج که بیجاست‌حذر کن که بجاست
رو از رَهِ اقتصاد کاندر همه جای یك نیمه ز حاجت توزین راه رواست

✡✡✡

عیب
DEFECT

شَرُّ النّاسِ مَن کانَ مُتَتَبِّعاً لِعیوبِ النّاسِ وَ عَمِیاً عَن مَعائِبِهِ

The worst man is he who sees the defects of others and does not see those of his own ·

بدترین مردم کسی است که بعیوب خودکورو بعیوب دیگران بینا باشد .

بیشرم آنکو بعیب خود پرده کشید وآنگاه زعیب‌دیگران پرده درید
چون مردم‌چشم، کوبدان تیره دلی عیب همه دید وعیب خودهیچ ندید

أكبرُ العَيبِ أنْ تَعيبَ مافيكَ مِثْلُهُ.

The worst of all faults is that you attribute to others a fault which is also in yourself.

بزرگترین عیب آنست که عیبجوئی کنی بچیزی که نظیرش درتو نیز هست.

چون هیچکس ازعیب نباشدعاری   زنهار که عیب این و آن نشماری
اینعیب بزرگی است که‌خندی بکسی   از بهرهمان عیب که خود همداری



ذُووُ العُيوبِ يُحِبّونَ إشاعَةَ مَعايِبِ النّاسِ لِيَتّسِعَ لَهُمُ العُذْرُ في مَعايِبِهِم.

The wicked love to project the defects of others, in order to defend those of their own

آنانکه نادرست وبدکارند میخواهند عیوب دیگران را فاش کنندتابرای عیوب خود بیشترعذر آورند.

آن قوم که زشت خصلت و بدکارند،   وآن فرقه که نادرست و ناهنجارند
خواهند که عیب دیگران فاش کنند   تا بیش ز بهرعیب خود عذر آرند

غیبت

BACKBITING

سامِعُ الغِیبَةِ اَحَدُ المغتابِین

Whoever listens to a backbiter, is a backbiter himself.

گوش دهنده بغیبت مانند یکی ازغیبت‌کنندگان است.

چون از بدِ من عدو کند با تو سخن، گر گوش دهی تو هم عدوئی با من
زیرا گنهِ گوش بغیبت دادن خود نیست کم از گناهِ غیبت کردن



فرصت

OPPORTUNITY

اَلفُرصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ فَانتَهِزُوا فُرَصَ الخَیرِ.

opportunity passes away like clouds; so, seize it.

فرصت مانند ابردرمیگذرد پس فرصت خوب را غنیمت شمرید.

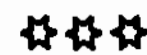
ای صاحب دانش و خداوند خرد، چون ابر بهار وقت در میگذرد
دانی چه‌کسی ززندگی بهره برد؟ آن‌زنده که وقت را غنیمت شمرد

غافِصِ الفُرصَةَ عِندَ اِمکانِها فَاِنَّكَ غَیرُ مُدرِکِها عِندَ فَوتِها.

When you seize an opportunity, take advantage of it; for, you will never find it again if you let it slip.

همینکه فرصت بدست افتاد آنرا غنیمت بشمار که اگرازدست رفت دیگر آنرا بدست نیاوری.

دررفته و آینده نشاید دل بست	دل بند بفرصتی که دردستت هست
فرصت مده ازدست که فرصت ایدوست	از دست چوشد دگر نیاید دردست



فرمانروائی

LEADERSHIP

مَن قَصَّرَ عَنِ السِّیاسَةِ صَغُرَ عَنِ الرِّیاسَةِ.

He who fails in diplomacy, will fall short of leadership.

کسیکه درسیاستش قصوری رود درریاست بچیزی شمرده نشود.

گرمرد عمل ز رمز کار آگاه است	کاری که کند موافق دلخواه است
آنکس که سیاستش بسی بیراه است	دوران ریاستش بسی کوتاه است

فروتنی
HUMILITY

اَلتَّواضُعُ یَرفَعُ ؛ التَّکَبُّرُ یَضَعُ .

Humility dignifies you; Pride abases you.

تواضع مرد را برافرازد وتکبراورا خوارسازد.

آنکس که فروتن‌است گیرندش‌دست — آرند فراترش زهرپایه که‌هست
وآنکوزغرور وسرکشی باشد مست — ازپای درافتد آخروگردد پست



فرومایگی
MEANNESS

لا یَنصَحُ اللَّئیمُ اَحَداً اِلاّ عَن رَغبَةٍ اَو رَهبَةٍ .

A mean person does not accept advice, except for fear or in the hope of something

فرومایه ازکسی پند نمیپذیرد مگرازروی طمع یاترس.

آنکس که بطبع بود ناپاك و پلید — خود ازسرشوق راه‌پاکان‌نگزید
ناکس نشنید پند کس ور بشنید — یا از ره بیم بود یا روی امید

دَوْلَةُ اللِّئام مَذِلَّةُ الْكِرام.

Prosperity of the mean is adversity for the generous.

کامکاری دونان، خواری راد مردان است.

خوشبختی آن کسان که بدکردارند، بدبختی جمعی است که نیکوکارند
چون بحر اگر بری خسان را بالا روشن‌گهران روی بپائین آرند



قناعت

CONTENTMENT

إِنَّ اهنأالناس عیشاً من کانَ بِماقسم‌الله لَهُ راضیاً.

The happiest life is that of a man who is content with what God has given him.

زندگی کسی براستی ازهمه خوشتر است که بآنچه خدا نصیبش کرده راضی باشد.

گر پیشه کنی قناعت وصبروشکیب کمتر شوی آزرده‌دل ازهرآسیب
آن‌زندگی‌اش‌ازهمه‌خوشتر گذرد، کوداده رضا بآنچه گردیده نصیب

مَن رَضِیَ بِقِسمِ اللهِ لَم یَحزَن عَلی مافاتَه.

One who is content with what God has given him, does not grieve over what he has lost.

هر کس که بدادهٔ خداوند رضادهد از چیزی که از دست داده محزون نمیشود.

در کنج قناعت آنکه آسوده نشست / بر خاطر خود راه غم وغصه ببست
آنکس که رضا بدادهٔ حق داده است / محزون نشود از آنچه رفته است ز دست



مَن اِکتَفی بِالیَسیرِ اِستَغنی عَنِ الکَثیرِ.

One who is content with little, needs not much.

کسیکه باندکی بسازد از بسیارخواستن بی نیاز شود.

تا نیست ترا ز عیب حرص آگاهی / افتی پی جمع مال در گمراهی
از مال جهان به اندکی قانع باش / کآسوده شوی ز رنج افزونخواهی

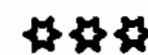
کار
WORK

مَن اِستقبل‌الامورَ اَبصَر ، مَن اِستدبر الامورَ تحیّر.

One who faces the events will be clear sighted; one who does not, will be lost in amazement.

کسیکه بکارها روی کند بینا گردد و کسیکه ازهمه کار روی گرداند سرگردان ماند.

گر مرد بهیچ راه نگذارد گام — نه تجربتی تواند اویافت نه کام
گر روی کند بکار ها پخته شود — ور پشت کند بکارها ماند خام



شتّان ما بین‌عملین : عمل‌تذهب لذته وتبقی تبعته وعمل تذهب مؤنته و یبقی اجره

There is much difference between an affair that its pleasure soon goes but its pain remains and one that its reward remains but its pain soon goes.

بین دو کارفرق بسیاراست : کاری که خوشی آن بگذرد ورنج و زحمتش بماند و کاری که رنج آن بگذرد و اجر ومزدش باقی ماند.

آن کارمکن که یکدمت خوش‌دارد — لیکن‌پس‌از آن‌دوصدغمت‌پیش آرد
کاری بگزین که رنج دارد لیکن — آن بگذرد و گنج بجا بگذارد

کامیابی

PROSPERITY

الا و اِن مِن النِعم سِعة المالِ و افضل مِن سِعة المالِ صحة البدنِ و افضل مِن صحة البدنِ تقوی القلبِ

One of the blessings is wealth and better than wealth is health and better than health is purity of heart.

آگاه باش که از جملهٔ نعمت ها فراوانی مال و بالاتر از آن تندرستی و برتر از آن پاکی دل است.

زاسباب طرب که هست در عرصهٔ خاک   دستی است که سیم و زر فشاند بیباک
وز آن خوشتر، تنی ز بیماری دور   وز آن بهتر، دلی ز آلایش پاک



کردار

DEED

احسن المقالِ ماصدقه الافعال

The best words are those that are affirmed by the deeds.

بهترین گفتار آنست که با کردار راست آید.

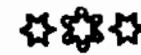
آن گفتاری که دور از کردار است   چون لاف و گزاف گوش از آن بیزار است
گفتار اگر راست فتد با کردار   در منطق عقل بهترین گفتار است

آفةُ العِلمِ تركُ العملِ بِهِ ؛ آفةُ العملِ تركُ الإخلاصِ فيهِ .

The bane of knowledge is abstinence from action, the bane of good deeds is doing them without sincerity.

آفت علم ، عمل نکردن بدان و آفت عمل، اخلاص نداشتن در آن است.

آن گفته که شد بری ز کردار هو است — وآن کار که خالی از خلوص است هباست
افسوس از آن علم که عاری ز عمل — فریاد از آن عمل که توام به ریاست



گرفتاری (اسارت)

CAPTIVITY

احقُّ الناسِ بالرحمةِ عالِمٌ يجري عليهِ حكمُ جاهلٍ و كريمٌ يستولي عليهِ لئيمٌ وبرٌّ يسلطُ عليهِ فاجرٌ .

Those who deserve most mercy are : a wiseman subordinated to a fool, a generous man dominated by a miser, a virtuous man subjugated to a libertine.

سزاوارترین مردم برحمت، دانائی است که بفرمان نادانی باشد و کریمی است که گرفتار لئیمی شود و پرهیزگاری است که دچار نابکاری گردد.

دانی چه کسی ز حق خود محروم است؟ — عالم که بحکم جاهلی محکوم است
عادل که بچنگ ظالمی مغلوب است — زاهد که به ظلم فاسقی مظلوم است

گذشته
PAST

إنَّ ماضِی یومِكَ منتقل وباقِیه متهم فاغتنِم وقتك بِالعمل.

The past is dead and the future is unknown ; so, make use of the present by your good deeds.

همانا روز گذشته درگذشته و آینده آشکار نیست پس حال را در یاب و برای کاروقت را غنیمت دان.

بگذشته گذشته، در پی آن‌مشتاب — آینده نیامده ، مشو زو درتاب
اندر وسط گذشته و آینـده — حالی‌است گر اهل‌حالی آنرادریاب



لاتشعِر قلبك الهمّ علی ما فات فیشغلك عَن الإستِعداد لِما هو آتٍ.

Do not fill your heart with past sorrows ; for this prevents you from making preparation for the future.

برای آنچه ازدست رفته، هم وغم بدل راه مده؛ زیرا افسوس بر گذشته ، ازاندیشه برای آینده ترا بازدارد.

اندرپی آنچه رفته ازدست ، متاز — وزداغ گذشته، سینه پر سوز مساز
منشین بغم گذشته،کاین‌سوزوگداز — زاندیشهٔ آینده ترا دارد بـاز

گشاده روئی

CHEERFULNESS

بسطالوجهِ یحسن موقعِ البذلِ

It is nice to be cheerful when giving charity.

درهنگام بخشش گشاده روئی خوش است.

ازهرچه‌خوش‌است‌نیکخوئی‌خوشتر   آری‌بود این زهرچه گوئی‌خوشتر
درجود و کرم گشاده دستی کردن   خوش باشدو با گشاده‌روئی‌خوشتر

✿✿✿

گمراه

MISLED

کیف یهدی غیره من یضل نفسه ؟

How can he who is misled himself lead others ?

کسی که خودگمراه است چگونه دیگری را رهبری کند؟

آن‌مرد که‌خودروانه درراه خطاست   گردم‌زصواب‌میزند،روی‌وریاست
آن کجروشی که‌خودزگمراهان‌است   کی‌راهبری تواندادر ره راست؟

مَن سعی فی طلبِ السّرابِ طال تعبه وکثرعطشه.

He who runs to a mirage in search of water, adds his weariness and thirst.

هر که بدنبال سراب دود خستگی وتشنگی اش بیشترشود.

آنرا که همان بنقش ظاهر نظر است ای بس که در آنچه نفع بیند ضرراست
آنکس که پی آب رودسوی سراب چون باز آید خسته تر وتشنه تراست



أمسِك عن طریقٍ إذا خِفت ضلالته.

Do not walk on a road which may lead you astray.

درراهی که ترا خوف گمراهی است پیش مرو.

آنرا که بود ز نیك وبد آگاهی گمره نشود ز غایت خود خواهی
برگردومرو پیش براهی که در آن خوف است ترا از خطر گمراهی

گناه

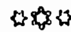
SIN

اِذا فارقتَ ذنباً فکُن نادِماً.

When you have done a sin , repent.

چون از گناه بپرداختی پشیمان باش.

تا درپی توبه چشم کس تر نشود   خود بار گناه او سبك تر نشود
زان پس که گنه کنی پشیمان‌میباش   شاید که گناه تو مکرر نشود



شرُّالناسِ منْ لایبالی انْ یراه النّاسُ مسیئاً.

Worst of all people is one whose evil acts when observed , remains disconcerned.

بدترین مردم کسی است که پروا نکند از اینکه او را سرگرم بدکاری بینند.

آنکو ز گناهِ فاش ناید شرمش   ما نا که نه آبروست نه آزرمش
رسوا تر از آن نیست که پروا نکند   بینند اگر بکار بد سر گرمش

النَدمُ علی الخطیئةِ یمحاها.

Repentance absolves you from your sins.

اشك ندامت گناه را پاك میکند.

ای غرق گناه، روح فرسودهٔ تو — وی جفت عدم وجود بیهودهٔ تو
اشکی زسر ندامت از دیده بریز — تـا پاك شود دامن آلودهٔ تو

✿✿✿

گوشه‌گیری

SECLUSION

مَن اِعتزلَ سلِمَ.

One who lives in seclusion remains secure.

هر کس که کنج عزلت گزیند از گنج سلامت بهره برد.

آنکس که ز کنج انزوا بیرون است — بیچاره زرنج‌های روز افزون است
گر در طلب گنج سلامت هستی — این گنج به کنج انزوا مدفون است

لجاجت

OBSTINACY

اللِّجاج عِنوان العطبِ.

Obstinacy is the beginning of evil doing.

لجاجت ، سر آغاز تباهکاری است.

درمذهب عاقل ازمناهی است لجاج	میدان فساد را سپاهی است لجاج
شیرازهٔ دفتر تباهی است لجاج	عنوان کتاب روسیاهی است لجاج



مردم

PEOPLE

مَن عرفَ النّاس لم یعتمِد علیهِم.

He who knows men does not trust them.

کسیکه خلق زمانه را بشناسد برایشان اعتماد نکند.

تا چند بمردم جهان پیوستن	پیمان وداد بستن و بگسستن
هرکس که درست خلق را بشناسد	داند که بخلق دل نشاید بستن

مَنْ اِستغنی عن النّاس اغناه‌الله.

God keeps free from want the man who is not dependent on others.

کسیکه خودرا ازمردم‌مستغنی گرداند خداوند اورا غنی سازد .

آن کز پی زر به‌هردری خواهدتاخت   خودرا زمقام‌وجاه خواهدا نداخت
از خلق خدا هر که شود مستغنی   اورا کرمِ خداغنی خواهدساخت

✿✿✿

مرگ

DEATH

لِکلِّ حیٍ موتٌ ؛ لکلِّ شییٍ فوتٌ .

There is a death for every creature; and an end for everything.

برای هرزنده مرگ وبرای هرچیزی نابودی است .

اندرپی هرخوشی ملالی‌وغمی‌است   در صورت هر نشاط چین المی‌است
درگردن هرزنده طناب‌اجل است   بر دامن هروجود گرد عدمی‌است

عجبت لِمن نسیَ الموت وهو یری من یموت.

I am amazed to see men who forget death while witnessing others die.

عجب دارم از کسی که مرگ را ازیاد میبرد با اینکه بمرگ دیگری مینگرد.

آن زنده که روزمرگ ازیاد برد گوئی که بسر نه عقل دارد نه خرد
مردن عجبا چرا زیادش رفته است آنکس که بمرگ دیگری مینگرد؟

❀❀❀

إنّ لله ملكاً ینادی فی کلّ یوم: [redacted]

God has an angel who every day cries : « O people of the [redacted] and [redacted]

خداوند را ملکی است که هرروز ندا میکند: ای اهل دنیا اولاد بیاورید [redacted]

باشد ملکی که با تو گوید زنهار [redacted]
جزدرپی رخت بستن آماده مشو [redacted]

مَن ترقبَ الموتَ سارعَ اِلی الخیراتِ

One who is expecting death expedites doing good deeds.

کسیکه روزمرك را درنظردارد بسوی نیکی وپاکی شتاب آرد.

گر نیست دل توغافل از روزحساب هرگز نکنی درنك در راه صواب
آنکس که نرفته روزمرك از نظرش اورا زپی نیکی وپاکی است شتاب

✿✿✿

نفسُ المرءِ خطاهُ اِلی اجلِهِ

A man by each breath takes a step towards death.

هرنفسی که مرد ازسینه برمیآرد گامی بسوی مرك برمیدارد.

کاری بکن ای رفیق اگر هشیاری تا عمر عزیز را عبث نگذاری
کزسینه هر آن نفس که بر میآری گامی است که سوی مرك برمیداری

لوان‌الموت یشتری لاشتریه‌الاغنیاء

If death could be bought, wealthyman would buy it.

اگرمرگ خریدنی بود توانگران آنرا خریدندی.

بیچیز اگر همین غم رزق خورد، منعم پی صد چیزدگر رنج برد
گر مرگ خریدنی شود در عالم آنکس که غنی تراست زآن بیش خرد

✿✿✿

میانه‌روی

MODERATION

خیرالامور اوسطها.

The best action is the one which is based on moderation.

بهترین کارها آنست که ازروی میانه روی باشد.

افراط بمرد عرصه را سازد تنگ تفریط کند کمیت عشرت را لنگ
پای از ره اعتدال بیرون مگذار نه رومی روم باش نه زنگی زنگ

ناپاکی

IMMORALITY

آفةُ العامةِ العالِمُ الفاجِرُ، آفةُ العدلِ السُّلطانُ الجائِرُ.

An immoral savant is a menace to people ; a cruel king is a menace to justice

آفت جان مردم دانائی است که فسق و فجور کند ودشمن عدل و داد پادشاهی است که ظلم وجورورزد.

آن دانائی که اهل فسق است وفساد — وآن پادشهی که اهل جور است وعناد
زین هر دو تباهکار ظالم فریاد — کآن دشمن مردم است واین دشمن داد

✿✿✿

ناپختگی

INEXPERIENCE

مَن قلَّت تجربتُه خُدِعَ.

One whose experience is little can be easily deceived.

کسیکه تجربه اش کم است فریب خورد.

هر تجربه درسی است چنان درس ادیب — وندر ره زندگی دلیلی است عجیب
پر تجربه ، در راه ، فتد دیر بچاه — کم تجربه، در کار، خورد زود فریب

ثلثة مهلكة: الجرئة على السلطان و ائتمان الخوّان و شرب السم للتجربة

Three things are fatal: to make bold with a king, to trust a traitor, to drink poison for examination.

سه کار خطر هلاك دربردارد: بی پروائی در حضور سلطان و امین شمردن خائنین وخوردن زهر برای آزمایش.

مرد ازسه کار تن دهد جان نبرد   گرپیش امیر، از ادب درگذرد
ور خائن را امین و محرم شمرد   ور زهر ز بهر آزمایش بخورد

✿✿✿

نادانی

IGNORANCE

الجهل انکر عدو.

Ignorance is your worst enemy.

نادانی بدترین دشمن است.

چون جهل تو جهد کرد در کشتن تو   بی تیغ بینداخت سر از گردن تو
ای آنکه ز کید دشمنان میترسی   نادانی تست بدترین دشمن تو

الجاهل صخرة لاينفجر ماؤها وشجرة لايخضر عودها وارض لايظهر عشبها

The ignorant is a rock from which water does not flow, or a tree whose branches are never verdant, or a soil in which Plants never grow.

نادان سنگی است که آب از آن نجوشد ودرختی است که شاخه آن سبز نشود وزمینی است که گیاه از آن نروید.

جاهل که ز جهل خود نخواهد رستن — خاکی است که خرمی نخواهد جستن
سنگی است که آب از آن نخواهد جستن — شاخی است که برگ از آن نخواهد رستن



الجاهل لايعرف تقصيره ولايقبل من الناصح له .

The ignorant does not see his own weakness nor accepts any advice .

نادان به تقصیر خود پی نمیبرد ونصیحت نیز نمی‌پذیرد.

با مردم بیخرد مکن گفت وشنید — کآنکس که بجهل ماند واز علم برید
بدرا چو بدی کند نخواهد دانست — ره را چو نشان دهی نخواهد پوئید

كُنْ زاهِداً فيما يرغَبُ فيهِ الجهولُ .

Avoid whatever an ignorant man is fond of.

از آنچه که نادان بدان دل بسته است دوری کن.

ای بس که به هرچه جاهلی پیوندد	عاقل چو نظر کند بدان ، میخندد
گر هست ترا بسرخرد، دل بردار	از آنچه بدان بیخردی دل بندد



رُبَّ صديقٍ يؤتى مِنْ جهلِهِ لا مِنْ نيتِهِ .

Often a friend harms you invaluntarily rather than valuntarily.

بسا دوست که، نه بقصد، بلکه ازروی جهل زیان رساند .

رهرو خود را دچار رهزن نکند	گر پیروی ازرهبر کودن نکند ،
بس دوست که پاك است دلش وَز سَرِ جهل	آن باتو کند که هیچ دشمن نکند

رُبَّ جاهِلٍ نجاهُ جَهلُه.

An ignorant man is often saved by his ignorance.

بسا نادان که نادانی او مایه رهائی او شده است.

ای بس که گره بکار دانا افتاد — دانایی او گره ز کارش نگشاد
وی بس که چو او فتاد نادان در بند — نادانی او ز بند کردش آزاد



اَلمَرءُ عَدُوٌّ لِما جَهِلَ.

Man is opposed to what he does not know.

مرد با آنچه نمیداند دشمن است.

ازعلم وهنر هر آنچه من دارم دوست — چون در نگرم که دیگری دشمن اوست
افسرده نمیشوم، از آنروی که مرد — با هرچه که بی‌خبر از آنست عدوست

العِلم ينجيك، الجهل يرديك.

Knowledge saves you ; Ignorance destroys you.

علم رستگارت سازد وجهل درتباهی ات اندازد.

علم است که عقل و روح‌را بنوازد جهل‌است که جان وجسم را بگدازد
علم‌است وعمل که رستگارت‌سازد جهل است که در تباهی‌ات اندازد



العالِم ينظر بقلبِهِ وخاطِرِهِ ؛ الجاهِل ينظر بعينِهِ وناظِرِهِ.

The wise sees with the eyes of his heart ,
The foolish with the eyes on his face.

دانا با دیدهٔ دل وجـان می بیند و نادان بچشم ظاهرمینگرد .

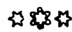
عاقـل چو بباغ زندگی بنشیند از هر نظری هزارهـا گل چیند
جاهـل همه را بچشم ظاهر نگرد عـالم همه جا بچشم باطن بیند

العاقِل يطلب الكمال ، الجاهِل يطلب المال.

The wise seeks perfection , the fool wealth .

دانا کمال میجوید و نادان مال.

عاشق بدعا وصال میخواهد و بس — سلطان زخدا جلال میخواهد و بس
عاقل بجهان کمال میخواهد و بس — جاهل بزمانه‌مال میخواهد و بس



العالِم حی و إن کان میتاً ؛ الجاهل میت و إن کان حیاً .

The learned is alive even after his death ; The ignorant is dead even when he is alive.

دانا زنده است اگرچه مرده باشد. نادان مرده است اگرچه زنده باشد

هر با خردی که پی بدانش برده — از چشمهٔ خضر، آب حیوان خورده
نادان‌مرده است اگرچه باشد زنده — دانا زنده است اگرچه باشد مرده

نرمی

MILDNESS

بِلِينِ الجانِبِ تأنسُ النفوسُ .

Mildness softens people .

به نرمی مردم رام شوند.

دشمن که خورد خون تو با بیشرمی — چون دوست شود گر از تو بیند گرمی
نیش ازدهن مـار برآید بنمـد — یعنی همه کس رام شود با نرمی

✿✿✿

نیك و بد

GOOD AND EVIL

من لم يعرِف الخير مِن الشرِ فهو مِن البهائم .

One who does not know the difference between good and evil is a beast.

کسیکه نیك را ازبد نشناسد حیوان است.

تا بهره ور آدمی ز هوش و خرد است — داند که بز ندگی چه نیك و چه بد است؟
وآنکو بد و نیك را زهم نشناسد — ما نا که نه آدمی است، چون دام ودد است

شرالناس من کافی علی الجمیل بالقبیح وخیرالناس من کافی علی القبیح بالجمیل.

The worst of all people is one who repays a good deed with misdeed ; and , the best of them is one who does good in return for misdeed .

بدترین مردم کسی است که دربرابر نیکی بدی کند و بهترین مردم کسی است که بدی چو بیند نیکی نماید.

شاد آنکه فشاند از رخ نیکی گرد   بیچاره کسی که رو بزشتی آورد
دون‌طبع بدی کرد، چو نیکوئی دید   خوشخوی بدی‌چودید،نیکوئی کرد

✿✿✿

نیکی

GOODNESS

غارس شجرة الخیر یجتنیها احلی ثمرة

He Who cultivates goodness will benefit by its sweetest fruit .

آنکس که درخت نیکی کارد شیرین ترین میوه اش را خود می چیند .

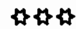
هرکس که جهان زارکند کارش را   چون‌صبح کن از لطف شب‌تارش را
آنکس که درخت خیر و نیکی کارد   خود می‌چیند خوب‌ترین بارش را

المحسِنُ حيٌّ وإن نُقِلَ إلى منازِلِ الأمواتِ.

The benevolent man is alive even if he is shifted to the houses of the dead.

نیکوکار زنده است اگرچه درمنازل مردگان رخت کشیده باشد.

هر کس که چو ابر دست او بخشنده است | چون برق بر ویش آنچه بینی خنده است
مردی که شود شهره بنیکوکاری | گر در صف مردگان در آید زنده است



ازجرِ المسیئَ بِثوابِ المحسِنِ.

Reward the benefactor by punishing the malfactor.

با پاداش دادن بنیکوکار بدکار را زجر کن.

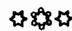
هرجا که گلی است گر عزیزش داری | خود خار بدین طریق بیند خواری
با دادن پاداش بنیکوکاران | بدکاران را خجل کن از بدکاری

بِالبِرِ يستعبد الحر .

By kindness a freeman is enslaved.

بنیکی آزاده را میتوان بندهٔ خود ساخت .

با خوی نکو، جهان بکام تو شود   هر کس که رَمَد از همه، رام تو شود
احسان و کرم اگر مرام تو شود   آزاده بجان و دل غلام تو شود



إذا صنعت معروفاً فاستره إذا صنع إليك معروف فانشره

Hide the good you do, reveal the good done to you.

اگر نکوئی کردی پوشیده بدار و اگر کسی با تو نکوئی کرد آشکار ساز.

ای آنکه بعرصهٔ مروت مردی   وی آنکه ببخشش وسخاوت فردی
پوشیده مدار اگر نکوئی دیدی   پوشیده بدار اگر نکوئی کردی

الاِحسان يستعبِدالاِنسان ؛ المن يفسِدالاِحسان

Generosity enslaves man, but to give in order to be appreciated taints generosity.

احسان مردم را بنده میسازد و منت‌گذاشتن احسان را فاسد میکند.

آن به‌که دلی بدستت‌آسوده شود یك عقده بناخن تو بگشوده شود
احسان‌که شود زوهمه‌کس‌بندۀ تو حیف است اگر بمنت آلوده شود

✿✿✿

وامداری

INDEBTEDNESS

کثرة الدین یصیر الصادِق کاذِباً

Heavy indebtedness converts a truthfulman to a liar.

بسیاریِ وامْ راستگورا دروغگومیکند.

قرض است‌مصیبتی که‌چون‌یافت‌دوام هم مایۀ ننك گشت و هم آفت نام
بس مردم راستگو که در آخر کار گشتند دروغگو ز بسیاری وام

وعده

PROMISE

الوعد قرض والبِرُّ انجازه

A promise is a debt ; it is repaid when fulfiled .

وعده قرضی است که ادای آن بسته بوفای آن است .

هروعده که داده‌ای چه بیجا چه بجا   قرضی است بگردن تو بیچون‌وچرا
دانی که‌چه‌وقت گردداین قرض ادا؟   وقتی که کنی به وعدهٔ خویش‌وفا



لاتعِد عما تعجز عنِ الوفاءِ بهِ

Make no promise that you can not fulfil.

وعده ای مده که بدان وفا نتوانی کرد.

در قول تو گر نباشد از فعل اثر   دیگر سخن تو کس ندارد باور
آن کار که ازعهدهٔ تو ساخته نیست   برعهدهٔ خویش اگر نگیری بهتر

همروشی

CONGENIALITY

الاصدِقاء نفس واحِدة فی جسوم متفرقة.

Congenial friends are like one soul in separate bodies.

دوستان همرنك يك جان هستند دربدنهای پراکنده.

صافی صفتان که دوراز ما ومنند — يك تن هستند و دردوصد پيرهنند
يك دل هستند و در هزاران سينه — يك جان هستند ودر هزاران بدنند



هوسرانی

REVELRY

من كثرلهوه قل عقله .

He whose revelry is increased , his understanding is decreased .

کسیکه عیش ونوشش زیادشود عقل وهوشش کم می گردد .

شادی چوزحد گذشت غمخواهدشد — وین‌شهد بکامِ روح سم خواهدشد
بسیار بعیش و نوش پابند مباش — کزعیشِ زیاد، عقل‌کم خواهد شد

وَلوعُ النَّفسِ بِاللّذاتِ يُغوی وَيُردی .

Greed for pleasures misleads and destroys you .

شیفتگی به خوشگذرانی وشهوت رانی گمراه سازد وبهلاکت اندازد.

گر شیفتهٔ خوشگذرانی نشوی   افتادهٔ ضعف و ناتوانی نشوی
بسیار مرو در پی شهوت رانی   تا پیر بهنگام جوانی نشوی

✿✿✿

مَنْ غَلَبَ هَواهُ عَلی عَقلِهِ ظَهَرَت عَلَيهِ الفَضائِحُ .

He whose passions overcome his reason› faces with disgrace.

کسیکه هوای نفس بعقلش چیره شود برایش رسوائی آورد.

میکوش اگر خِرَد وَر و بینائی،   کزقید هوای نفس بیرون آئی
نفس تو بعقل تواگر چیره شود   بهر تو نیاورد بجز رسوائی

العقل صدیق مقطوع ؛ الهوی عدومتبوع .

We desert wisdom which is our friend but follow lust which is our enemy .

عقل ، دوستی است که ازو گسسته و هوای نفس ، دشمنی است که بدو پیوسته شده است .

آید بدی از دشمن و خوبی از دوست	زین روی بدیده آن بد است این نیکوست
عقل است چو دوستی کز آن بیزاریم	نفس است چو دشمنی که دل پیرو اوست



إیاك و کثرة الوله بالنساء و الإغراء باللذات فإن الواله ممتحن والمغری باللذات ممتهن .

Do not be fascinated by women and pleasure; for a lascivious man encounters trouble, and a reveller humiliation.

ازدلبستگی زیاد بزنان وحرص بلذات برحذر باش زیرا شیفته زنان بمحنت افتد وفریفته لذات خوار وزبون گردد .

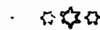
دنبال زنان مرو ز اندازه فزون	پا بند مشو بشهوت ازحد بیرون
کآن راه، ترا کند بمحنت مقرون	وین رسم ، ترا کند گرفتار و زبون

اغلبُ الناسِ مَن غلبَ هواهُ بِعِلمِهِ .

The most victorious man is he who, by force of wisdom, subdues his passions.

غالب ترین مردم کسی است که به نیروی علم خود بر هوای نفس غلبه یافته‌است.

زآن کار که دیو نفس طالب باشد، دوری کن اگرچه سخت جالب باشد
دانی چه کسی است ازهمه غالب‌تر؟ آنکو بهوای نفس غالب باشد



موضوعات مختلف

DIFFERENT SUBJECTS

الإصابةُ سلامةٌ ؛ الخطاءُ ملامةٌ ؛ العجلُ ندامةٌ .

To be upright is to be safe ; to do wrong is to be blamed ; to be impatient is to be repentant.

راستروی مایه امن وسلامت، کجروشی باعث ملامت وشتاب نتیجه اش پشیمانی است.

درراستروی، امن وسلامت باشد درکجروشی، ننك وملامت باشد
گردرهمه جا پیش نهی پای‌شتاب آخر بسرت دست ندامت باشد

الصبرناضل الحدثانِ ، السخاء زينُ الانسانِ . الوفاء سجيةُ الكرامِ ؛ الغدرشيمةُ اللئامِ .

Patience combats mishaps; liberality adorns man . Faithfulness charactrazes the generous ; deceitfulness the mean .

صبروشکیبائی با حادثات میستیزد . داد ودهش زیور آدمی است. وفا عادت بزرگان ومکرودغلی رسم دونان است .

صبراست که کوه را برآرد از پا	داد و دهش است زیوری بس زیبا
اخلاص ووفاست راه‌مردان بزرك	مکر ودغلی است رسم دونان دغا



المحسِن معان والمسيء مهان. العقل شفاء والحمق شقاء .

Good man is helped ; bad man is disparaged . Wisdom is a remedy ; foolishness is a bane.

نیکو کارمددیافته‌وبدکارخواراست.خرددرمان‌درد وبیخردی‌بدبختی‌است

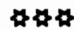
خواری کشد آنکه‌دربدی‌دست برد	یابد مدد آنکه راه نیکی سپرد
بدبختی و بیکسی بود ، بیخردی	درمان بسی درد بود ، هوش‌وخرد

العقل زين ؛ والحمق شين. الحزم بِضاعة ؛ التواني اِضاعة .

Wisdom is an adornment; foolishness is a blemish. Prudence is an asset , negligence a liability .

خِرَد زیوری است وبیخردی عیب است . دوراندیشی سرمایهٔ سوداست و سهل انگاری مایهٔ آسیب.

هوش‌وخرداست‌مرد رازیوروزیب   بیهوشی‌وحمقِ مرد، عیبی‌است‌عجیب
دوراندیشی‌است مایهٔ صدها سود   سهل انگاری است پایهٔ هر آسیب



الصِدق نجاح ؛ الكذب فضاح . المصيب واجد ؛ المخطى فاقد

Truthfulness saves you; falsehood disgraces you . Benefactor gains ; malfactor loses .

راستگوئی رهائی می بخشدودروغگوئی رسوائی‌میآورد. آنکه‌درستکار است چیزی می‌یابد و آنکه خطاکاراست چیزی گم میکند .

آن‌مرد که‌راستگوست از بندرهاست   و آنکس که‌دروغگوست آخر رسواست
چیزی بکف آرد آنکه پوید ره‌راست   چیزی دهداز کف آنکه درراه‌خطاست

مَن دَخَلَ مَداخِلَ السّوءِ اتُّهِم .

One who visits ignoble places will be suspected.

کسیکه بجاهای بدرود، بدنام شود .

آن کار مکن که سُخرهٔ عام شوی — وآن دانه مخور که بستهٔ دام شوی
کام از گذری مجو که ناکام شوی — در جای بدی مرو که بدنام شوی

❋❋❋

رُبَّ قَریبٍ أبعَدُ مِن بَعیدٍ .

Often a next of kin is more alien to you than a stranger.

بسا خویشِ نزدیك که از بیگانه دورتر است .

آن کز پی نان وخوان تراهمخانه است — مرغی است که پای بند آب ودانه است
بس غیر که باتو خویش تراز خویش است — بس خویش که بیگانه تر از بیگانه است

مَن كتم الاطِباءَ مرضه فقد خان بدنه.

He who hides his disease from the doctors , is treacherous to his body .

کسیکه درد خودرا ازپزشکان بپوشد با بدن خود خیانت ورزد

تا چند دچار گمرهی گردیدن		وز رهبر علم وعقل سرپیچیدن؟
دردی که نهفته است ازچشم طبیب		هرگز رخ عافیت نخواهد دیدن

✿✿✿

رُبَّ مواصِلةٍ خیرٌ منها القطیعة.

Often detachment is preferable to attachment .

بسا پیوستن که گسستن از آن بهتراست .

بـا یارِ دو روعهـد نبستن بهتر		وربسته کسی عهـد شکستن بهتـر
بس نزدیکی کزوست دوری اولی		بس پیوستن کزو گسستن بهتـر

لاتفرحن بسقطةِ غيرك فإنك لاتدرى ما يحدث بك الزمان .

Do not rejoice at another's downfall ; for you do not know what will happen to yourself.

ازافتادن دیگری دل خود را شاد مکن زیرا نمیدانی زمانه برای توچه پیش آرد .

گیتی که سحر برسر گل تاج نهاد	در شب سر و تاج هردورا داد بباد
زافتادن دیگری مکن دل راشاد	کزمسند خود تو نیز خواهی افتاد



از انتشارات کتابخانه بعثت

۱ـ علی ابرمرد تاریخ نوشتهٔ ابوالقاسم پاینده

۱۱۰ ریال

۲ـ کلمات قصار حضرت علی(ع) به‌زبانهای عربی ـ فارسی ـ انگلیسی

گردآوری وترجمه ابوالقاسم حالت

۳ـ سرگذشت من (مهاتماگاندی) بقلم مهاتما گاندی

ترجمه مسعود برزین

۶۵۰ ریال

۴ـ مطبوعات ایران ۵۳ـ۴۳ نوشتهٔ مسعود برزین

۳۰۰ ریال

۵ـ چگونه روابط عمومی کنیم نوشتهٔ مسعود برزین

۳۰۰ ریال

۶ـ صدای یك دست (۱۱۲ داستان ذن) گردآوری مسعود برزین

۱۳۵ ریال

۷ـ جامعه سالم اثر اریش‌فروم

ترجمه اکبر تبریزی

۳۵۰

۸ـ فروغ‌التجوید (روش آسان‌درخواندن قرآن)

نوشتهٔ خانم ملك فردین حسینی

۱۱۰ ریال

۹ـ تاریخ جمعیتهای سری وجنبشهای تخریبی

نوشته دکتر استاد محمد عبداله عنان

ترجمه علی هاشمی حائری

۲۲۵ ریال

MAXIMS OF ALI

Translated into Persian and English.

and

Persian quatrains

By

A. Halat.